دیا لوگ

نیما شهسواری

دیالوگ

نیما شهسواری

توضیحات کتاب

کـتــاب	دیالوگ
مـؤلــف	نیما شهسواری
سال انتشار	۲۰۲۰/۱۳۹۹
انتشارات	وب‌سایت رسمی جهان آرمانی
این اثر به صورت رایگان و برای اطلاع‌رسانی عمومی منتشر شده است	
تمامی حقوق این اثر در انحصار مؤلف است	

سخنی با شما

به نام آزادی یگانه منجی جانداران

بر خود وظیفه می‌دانم تا در سرآغاز کتاب‌هایم چنین نگاشته‌ای به چشم بخورد و همگان را از این درخواست باخبر سازم.

نیما شهسواری، دست به نگاشتن کتبی زد تا به‌واسطه آن برخی را به خود بخواند، قشری را به آزادگی دعوت کند، موجبات آگاهی برخی گردد و این‌چنین افکارش را نشر دهد.

بر خود، ننگ دانست تا به‌واسطه رزمش تجارتی برپا دارد و این رزم پاک را به ثروت مادی آلوده سازد.

هدف و آرمان، من از کسی پوشیده نیست و برای دانستن آن نیاز به تحقیق گسترده نباشد، زیرا که هماره سخن را ساده و روشن‌بیان داشتم و اگر کسی از آن مطلع نیست حال دگربار بازگو شود.

بپا خواستم تا برابر ظلم‌های بیکران خداوند، الله، یهوه، عیسی، انسان و یا هر نام دیگری که غایت و هدف را هماره باقدرت تلاقی داده است،

فریاد برآورم و آزادی همه جانداران را فراهم‌سازم. رهایی جاودانی که دارای یک قانون است و آن احترام و آزار نرساندن به دیگر جانداران، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها است.

بر خود ننگ می‌دانم که در راستای رسیدن به این هدف والا که همانا آزادی است قانون رهایی را نقض و باعث آزار دگر جانداران شوم.

با مدد از علم و فناوری امروزی، می‌توان راه گذشتگان را در پیش نگرفت و دگر چون گذشته برای نشر کتب از کاغذ استفاده نکرد، زیرا که این کاغذ از تن والای درختان زیبا غارت شود و موجبات مرگ این جاندار و تخریب طبیعت را حادث گردد.

من خود هیچ‌گاه نگاشته‌هایم را بر کاغذ، جان درخت نشر ندادم و تنها خواسته‌ام از ناشران کتب نشر ندادن این نگاشته‌ها بر کاغذ است. حال چه از روی سودجویی و چه برای ترویج و اطلاع‌رسانی.

امروز می‌توان با بهره‌گیری از فناوری در برابر مرگ و تخریب درختان این جانداران والا ایستادگی کرد، پس اگر شما خود را مبلغ افکار آزادگی می‌دانید که بی‌شک بی‌مدد از این نگاشته نیز هیچ‌گاه به قتل طبیعت دست نخواهید زد. اگر هم تنها هدفتان سودجویی است و بر این

پیشه پا فشارید بی‌بهره از کشتار و قتل‌عام درختان می‌توانید از فناوری بهره گیرید تا کردارتان از دید من و دیگر آزاد اندیشان به‌حق و قابل‌تکریم گردد.

به امید آزادی و رهایی همه جانداران



دیا: سلام

لوگ: سلام، کجا بودی؟

دیا: امروز هم طبق معمول از صبح سر کار بودم، تو چی کار کردی؟

لوگ: می‌دونم سر کار بودی، چرا امروز این‌قدر دیر اومدی؟

دیا: تو راه برگشتن، یک گربه دیدم، فکر کنم ماشین بهش زده بود تا ببرمش دکتر طول کشید، تو چی کار کردی؟

لوگ: هیچی بابا، منم از صبح سر کار بودم، برش داشتی بردی کلینیک تو این وضعیت؟

دیا: وضعیتی نیست، شام چیزی خوردی؟

لوگ: داداشِ من، سؤال رو با سؤال جواب نده، تو این وضعیت این برنامه‌ها چیه برامون درست می کنی؟

دیا: نه وضعیت خاصیه و نه برنامه‌ی خاصی

لوگ: آقا این بار اولت نیست که هزار بار من و تو سر این قضیه‌های الکی با هم بحثمون شده، کی می‌خوای تمومش کنی؟

دیا: چیزی نشده که خودم خرج کردم و از سهم خودم کم می‌کنم

لوگ: خودم و خودت نداره، من میگم از صبح رفتی تا این موقع شب جون کندی، هر روز هر روز نمیشه که به این گربه و اون سگ کمک کرد، اصلاً بابا جان این همه آدم دارن تو این دنیا زندگی می‌کنن، به من تو چه آخه؟

دیا: برادر اگر قرار باشه، همه از کنارشون راحت بگذرن که دیگه هیچی از هیچکی باقی نمی‌مونه

لوگ: نه اینکه نمی‌گذرن، ول کن ما رو کردی مسخره‌ی خاص و عام، صبح پاتو از خونه می‌ذاری بیرون، یک کاسه شیر همراته، دیگه همه‌ی بچه‌های اینجا فهمیدن یه چیزیت میشه

دیا: باشه آقا، شماها خوب منم بد روزگار، به زندگی خودت برس، من حال و حوصله‌ی توضیح چیزی رو ندارم که واسه شما مسخره و خنده‌داره

لوگ: من که نگفتم تو مشکلی داری، من حرفم اینه که این کارات معنی نداره، تو چی کار داری به سگ و گربه، بچسب به زندگی خودت

دیا: زندگیِ خودم؟ میشه دقیقاً توضیح بدی زندگی خودم یعنی چی؟

لوگ: آره، زندگی خودت، درست، کارت، آیندت

دیا: همه‌چیز دنیا تو همین خودم که خلاصه نمیشه، همونجوری که تو هم واست خیلی چیزا مهمه منم برام همینجوریه، الآن اگر تو از کنار خیابون رد می‌شدی، می‌دیدی یک آدم افتاده کنار خیابون، یا نه اصلاً یک بچه افتاده کنار خیابون یا شایدم مادرت، خواهرت یا یک کدوم از اعضای خانوادت، از کنارشون می گذشتی؟

لوگ: ولمون کن بابا، تو خواهر مادر ما رو با سگ و گربه‌ی کنار خیابون مقایسه می کنی؟

دیا: نه خب راست میگی، جون داشتن و زندگی فقط مال ما آدم‌ها است

لوگ: معلومه که راست میگم، بابا شماها یه چیزی شنیدین و تز روشنفکریتون اوت کرده

دیا: می‌تونی واسم یه دلیل بیاری که چرا جون ما از حیوونا با ارزش‌تره

لوگ: آره، یک دلیل چیه، میلیون تا دلیل میارم واست،

جونمون با ارزش‌تره چون عقلمون با ارزش‌تره هر چیزی هم است واسه رشد من و توئه، اصلاً بحث چی داریم من و تو، یک سری چیزهای احمقانه

دیا: بیشتر بودن عقلمون، بهمون این اجازه رو میده که هر کاری دلمون خواست با هر کسی بکنیم؟

لوگ: نه بیشتر بودن عقل تو بهت این اجازه رو می‌ده که خودت رو مچل یک مشت سگ و گربه‌ی ولگرد کنی که معلوم نیست اصلاً، بود و نبودشون واسه چیه

دیا: بود و نبودشون دست من و تو نیست ولی حالا که هستن، مگه میشه از کنارشون بی‌تفاوت گذشت و نسبت بهشون بی‌تفاوت بود

لوگ: من با این حرفهای تو کاری ندارم خدا رو صد مرتبه شکر که اصلاً به بود و نبود اونها هم کار ندارم، نه اذیتشون می‌کنم و نه کمکشون، همون خدا که درد میده، درمونشم میده لابد

دیا: یعنی منظورت اینه که ما در ازای هر دردی که تو دنیا است فقط بشینیم و دست به دعا منتظر فرج و راهگشایی خدا باشیم، اونوقت تو وقتی واسه یه آدمی هم همچین اتفاقی بیفته بازم فقط دستت و بالا می‌بری و منتظر رفعت خدا میشی؟

لوگ: واقعاً از نظر تو بین سگ و گربه و انسان فرقی نیست؟ چی بگم دیگه

دیا: فرقمون دقیقاً تو چیه، تو عقل سرشاریِ که داریم، به واسطه‌ی اون عقلمون دقیقاً تو دنیا داریم چیکار می‌کنیم؟

در ثانی من دارم از موجودی میگم که جون داره و تو عذابه، یعنی باز خط‌کشمونو تو دست بگیریم و زمان جون دادنشون به این فکر کنیم، انسانِ یا حیوان و اگر انسانِ تو چه دسته‌ای قرار می‌گیره

لوگ: آقا من اصلاً نمی‌فهمم تو داری چی میگی، من میگم من و تو عقل داریم، پس باید واسه زندگی خودمون تلاش کنیم، خدا خودش به فکر همه‌ی اونها هست

دیا: ما عقل داریم و از حیوونها هم بیشتر می‌فهمیم، ولی موضوع مهم اینه که دقیقاً از عقلمون چه استفاده‌ای می‌کنیم، به واسطه‌ی این برتری که داریم، کار درستی تو زندگیمون انجام می‌دیم؟

اصلاً نمی‌تونم اینو بفهمم، چرا تو هر وقت هر چی که میشه سریع به دوش خدا میندازی، یعنی تو مشکلات ریز و درشت زندگیِ خودت

فقط به این فکر می‌کنی که خدا همه چیزو حل کنه، یا اینکه خودتم برای بهتر شدنش کاری می‌کنی؟

لوگ: نه دست به دامن خدا نمی‌شم، البته همیشه نمی‌شم ولی بعضی اوقات هم چرا که نه خب در حد خودم واسه مشکلاتم تلاش می‌کنم، ولی خب خدا بزرگه، یک مشکلی رو که میده خودش هم حتماً واسش چاره کرده، منم یک وسیلم، خدا خودش میگه اول همه‌ی کارها رو بکن و بعدش همه چیزو بسپر به من و توکل کن

دیا: به نظرت همین رفتار ما باعث پسرفت تو زندگیمون نمی‌شه؟

این قدر در انتظار بودن، باعث نمیشه که منفعل بشیم و واسه پیشرفت زندگی و دنیا هیچ کار نکنیم؟

لوگ: من که نمی‌گم ما هیچ کار نکنیم، من میگم خدا یه امید تو دل ماهاست، تلاش می‌کنیم ولی خب یه گوشه چشمی به اون امید داریم

دیا: اما چقدر این گوشه چشم تبدیل به اون تلاش میشه، چقدر تو زندگی هیچ تلاشی نمی‌کنیم و همه چیزو موکول می‌کنیم به همون قدرت بزرگ‌تر، اصلاً چرا بحثو عوض کنیم، یک حیوون گوشه‌ی خیابون داره جون میده، ما بشینیم و واسه خودمون عرفان ببافیم، خدایی که اونو خلق کرده خودش هم به اون کمک میکنه، به نظرت چند درصد احتمال داره اون حیوون زجر نکشه و فردا زنده باشه، اگه به جای این توکل خودمون باعث نجات اون بشیم چی؟

لوگ: تو اصلاً به خدا اعتقاد داری؟

دیا: مگه موضوع صحبت ما خداست، چرا دوست داری همه چیزو سریع به اعتقاد و خدا ربط بدی، این معتقد بودن یا نبودن من چه سودی به حال حرفامون داره؟

لوگ: نه بحث اصلیِ من و تو خدا نبود ولی در کل به خدا برمی‌گرده همون سگی که تو این‌قدر بهش ارزش میدی از دید خدا نجسِ، بعد تو میری بقلش می‌کنی و بهش غذا می‌دی، من می‌خوام بدونم این کجاش با هم جور در میاد؟

دیا: خب باید اول بدونیم که تو وقتی از خدا حرف میزنی، منظورت دقیقاً کدوم خداست؟

لوگ: مگه چند تا خدا داریم ما؟

دیا: خب خدایی که بشه دربارش حرف زد، مسلماً یکی که به واسطه‌ی ادیان الهی به ما شناسونده شده ولی خدا که تو دل آدم‌ها است بیشماره و هر کس به درون خودش خدایی پرورونده

لوگ: برادر من چرا سفسطه می‌کنی، دارم از خدا حرف می‌زنم دیگه

دیا: خدایی که تو به واسطه‌ی اسلام شناختی و بهش ایمان داری، یعنی خودتو تسلیم راهش می‌دونی و تمام فرامینشو بی‌کم و کاست قبول کردی و حاضر به اطاعتشی؟

لوگ: آره من از همون خدا دارم حرف می‌زنم

دیا: خب درباره‌ی اون خدا چی بگم؟

لوگ: گفتم که میگم اگه تو خدا رو قبول داری نباید پشت کنی به حرفهاش و هر جا هر جور که دلت خواست رفتار کنی

دیا: خب منم برام، یک سؤال پیش میاد تو که خودتو باورمند به همون خدا می‌دونی، همه‌ی فرامینشو رعایت می‌کنی؟

لوگ: دروغ چرا، عمل نمی‌کنم، ولی با کله‌ام نمی‌رم تو دل گناه

دیا: منظورم این نبود که سهواً مرتکب گناه بشی، منظورم اینه که آیا قلباً همشو قبول می‌کنی، هرچیزی که تو کتاب مقدس به یادگار گذاشته قبول داری؟

لوگ: مثل چی؟

دیا: هر چیزی، اصلاً به دینی که داعیه‌دار ایمان بهشی، آیا چیزی ازش مطالعه کردی تا حالا قرآن خوندی؟

لوگ: خودم، نه

دیا: خب بحث ما خیلی پیچیده میشه و من واقعاً نمی‌دونم چه جوری میشه کسی به چیزی ایمان داشته باشه که حتی اونو نخونده باشه و بعد اینکه تویی که خودت نخوندیش این باورها رو از چه کسی به قرض گرفتی و دقیقاً سنگ ایمان چه چیزی رو به سینه می‌زنی؟

لوگ: یعنی چی، یعنی تو خودت خوندی، الآن از صبح تا شب این همه آدم تو خیابون داریم می‌بینم، باید ریز به ریز قرآن رو خونده باشند که بهش ایمان بیارن؟

دیا: من خوندم و معلومه که باید خوند، آدم چیزی رو که ادعای ایمان بهش داره باید خونده باشه وگرنه دقیقاً به چه چیزی و چه جوری ایمان آورده؟

لوگ: خوندن نداره که خدای به این بزرگی، به زمین و آسمون به درختا به گل‌ها به همه چی که نگاه می کنی یک نشونه است، نیاز نیست که حتماً بخونی تا راجع بهش بدونی

دیا: موضوع بحث ما دقیقاً ارتباط به وجود خدا نداره و من از فرامین و دستورات و آیین خدا صحبت می کنم، اول صحبتمون هم گفتم که تو

به همه‌ی این فرامینی که خوندی ایمان داری نه وجودیت خدا که اصلاً جای بحث نداره

لوگ: خب نخوندم ولی شنیدم

دیا: خب، پس هر چیزی که شنیدی و توی قرآن اومد رو بدون فکر قبول می‌کنی و بدل به ایمان می‌کنی، حتی حاضر نیستی بهش فکر کنی و قضاوتش کنی؟

لوگ: آره من قبول می‌کنم چون تو هر فرمانش مطمئناً حکمتی هست

دیا: یعنی مثلاً اگه من بهت بگم که خدا تو کتاب مقدسش، رابطه‌ی جنسی با محارم رو حلال دونسته باز هم قبول می‌کنی؟

لوگ: یعنی این حرف رو خدا گفته؟

دیا: نه ولی میگم فرض کن، همچین چیزی رو خدا گفته باشه، واکنش تو نسبت بهش چیه؟

لوگ: وقتی این حرف رو خدا نزده من اصلاً ر موردش فکر هم نمی‌کنم

دیا: باشه، در مورد چیزی حرف می‌زنیم که خدا گفته،

مثلاً خدا گفته، باید دست کسی که دزدی می‌کنه رو برید، تو بدون فکر کردن به این موضوع فرمان خدا رو قبول می‌کنی؟

لوگ: درستِ این حرف خدا است ولی از دید من خدا این حرف رو برای هر دو قشر زده، هر دو قشری که بعدها به فقیر و غنی تبدیل شدن این ظلم‌ها رو هم خود انسان برای خودش به وجود میاره و خدا این‌ها رو گفته تا آدم‌ها دست از خیلی از کاراشون بردارن

دیا: به نظرت این بریدن دست، ظلم محسوب میشه یا نه؟

لوگ: آره یا شایدم نه اصلاً ظلم محسوب نمی‌شه، چون این وسط اونی که ازش دزدی شده چی میشه؟

دیا: به نظرت وقتی به یک موضوعی مثل دزدی نگاه می کنیم، نباید دزدی رو به شکل یک مسئله بدونیم، در جواب این مسئله بریده شدن دست اون آدم پاک کردن صورت مسئله نیست؟

ما تو این موضوع، فقط داریم به اصل بریده شدن دست فکر می کنیم، فارغ از تمام اتفاقات پیرامونش و اینکه آیا این بریدن دست ظلمی هست یا نه؟

بحث رو فارغ از اینکه در برابر دزدی و ریشه کن کردن این مسئله چه باید بکنیم، فقط به اونجایی می‌بریم که یک انسان باید دست دیگری رو ببره، فارغ از تمام این عناوین فقط و فقط به بریده شدن دست فکر کن و جوابشو بده

لوگ: بریدن دست به خودیِ خود ظلم هست آره، ولی چیزی که خدا در مقابلش بریدن دست رو قرار داده یک موضوع بی اهمیت نبوده و اگر آدمای امروزی و توی قانون امروزمون هست و این‌قدر عجیب به نظر میاد این نگاه قانون‌گذار که اون موضوع رو به چی ربط بده، اونا دقیقاً منظور خدا رو از دزدی توی چی می‌دیدن، ما هیچ‌وقت نمی‌تونیم خدا رو مقصر بدونیم، خیلی از گناه‌ها و اتفاقایی که برای یک آدم تو زندگیش می‌افته به خواست خودشه، خدا به آدم عقل داده و قدرت انتخاب

دیا: منظورت رو دقیقاً متوجه نمی‌شم، تو بریدن دست رو ظلم می‌دونی ولی خدا رو عاری از ظلم؟

و اگر به این باور داری که منظور خدا از دزدی مفهوم دیگه‌ای بوده که ما به اون واقف نیستیم، امروز دست کسانی رو می‌بریم که مستحق این

عقوبت نیستن، بازم بحث رو از مسیر اصلیش دور کردیم، صحبت من سر اهمیت داشتن و یا نداشتن اون جرم نیست، نگاه ما به اون جرم و مجازاتی که براش برگزیدیم در این لحظه نمی‌خواد که باشه و در حقیقت فقط به یک موضوع باید فکر کنیم که فرای هر جرم و جنایتی، جزایی که ما برای اون جرم قائل میشیم ظلم هست یا نه؟

لوگ: به نظر من همین طوره، خدا منظوری غیر از دیوار همسایه بالا رفتن و دزدی می‌دونسته، چون خدا نمی‌تونه این‌قدر ساده‌لوحانه از بریدن دست حرف بزنه و اینکه به نظر من صحبت‌های خدا در مورد عقوبت هر گناهیِ، شاید منظورش این بود که وقتی این ظلم به قدری گسترش یافت این کار رو بکنید، هر چند در حال حاضر تو جامعه‌ی ما بریدن دست رنگی نداره

دیا: در وهله‌ی اول وقتی تو داری تعریف تازه‌ای از فرامین خدا می‌دی تنها راهی که پیش روت هست، اینه که ادعای پیامبری کنی و خدای تازه‌ای رو به ما بشناسونی، ما از دینی صحبت می‌کنیم که از همه‌ی ادیان الهی قابل وثوق تره،

از اسلامی میگی که نه فقط قرآن، تاریخ مدون اون، سیره‌ی نبوی، سنت پیامبر، حدیث، فقه، تفسیر و خیلی عناوین دیگرو تو خودش جای داده، وقتی از بریدن دست تو قرآن صحبت می‌کنیم به تفاسیری از دست تفاسیر تو می‌رسیم، با رجوع به تاریخ می‌تونیم نمونه‌های زیادی از بریدن دست رو در زمان حیات پیامبر ببینیم که تفاسیر شما کاملاً رد می‌شه و ارتباط میان دست روح و دست جسم به کلی از ریشه محو می‌شه، چیزی که واقعیتِ میان قرآن و سنت پیامبر موثق بوده و حقیقت فرامین خدا است و این تفاسیر فردی در اسلام نوعی بدعت به حساب میاد و هیچ وقت تو دین خدا جایی نخواهد داشت.

وقتی از این صحبت می‌کنی که تو جامعه‌ی ما بریدن دست وجود نداره، اولاً باید بیشتر و بهتر به شرایط نگاه کنی، مطمئناً می‌تونی نمونه‌هایی از این ظلم‌ها رو پیدا کنی، دوما صحبت ما پیرامون کل جهانِ، نمونه‌ی این دست بریدن و می‌تونی تو خیلی از کشورهای دیگه ببینی،

ولی بازم برگردیم سراغ اصل بحثمون که تو تمام فرامین خدا رو لازم‌الاجرا و بدور از هرگونه ظلم می‌بینی و اگر فارغ از تمام تفاسیر شخصی چیزی که عینی و قابل لمس و نص صریح قرآن اون رو بیان کرده پیامبرش تو طول حیاتش به اون عمل کرده و کشورهای مسلمون در طول تاریخ به اون صحه گذاشتند رو ببینی در مقابلش چی میگی؟

لوگ: من که آدم خشک مذهبی نیستم که صبح تا شب بشینم و این‌ها رو بخونم، اگه اینجوری که تو میگی وجود داره و منظور خدا همون بود خب من با حرفات موافقم

دیا: موافق با چی؟

لوگ: موافقم با حرفات، حرفایی که اگه تو میگی باشه چیزی غیر از ظلم محسوب نمیشه، اما به نظرت جواب یک دزد رو چه جوری باید داد، اگه از خودت دزدی کنن، می‌بخشی؟

دیا: اولاً که باید بدونم اگه من میگم باشه یعنی چی؟

یعنی تو در وجود داشتن این بریدن دست شک داری که مطمئناً خیلی سخت نیست پیدا کردن تصویری که توش، دست انسانی رو بریدن، پس اگه با چیزی موافقی از طرف خودت بگو، بعد از خوندن و شناختن و دیدن،

موضوع صحبت ما دقیقاً بریدن دست بود و اینکه آیا تو این عمل رو ظلم میدونی یا نه؟

و اما بخش دوم سؤالت که اگه دوست داشته باشی در موردش حرف بزنیم

لوگ: نه شک که چطور بگم مطمئن نیستم، دوست دارم در موردش تحقیق کنم، بعد حرف بزنم،

و دوم اینکه اصل این کار رو ظلم می‌دونم، دوست دارم با هم حرف بزنیم چرا که نه

دیا: تو در مورد دزدی از من سؤال کردی و اینکه جواب دزد رو باید چطوری داد و اینکه اگه از من دزدی بشه، آیا حاضرم اون شخص رو ببخشم یا نه؟

وقتی درباره‌ی یک جرم صحبت می کنیم، در مرحله‌ی اول باید بدونیم که چرا در جواب اون جرم مجازاتی رو تعیین می کنیم، شاید یک نگاه شخصی بیان گر این باشه که ما برای انتقام مجازاتی تعیین می کنیم، اما حقا تو نگاه اجتماعی، ما هیچ‌وقت کسی رو به خاطر انتقام کیفر نمی‌دیم، هدف ما از داشتن قانون اینه که جامعه‌ی بهتری داشته باشیم و این رو هم می‌دونیم که تنها راه برای مهار این جرائم مجازات نیست،

باید خیلی قبل‌تر از وقوع جرم به فکر پیشگیری اون باشیم، باید جامعه‌ای بسازیم که توش مردم به واسطه‌ی نیاز و احتیاجشون دست به جرمو جنایت نزنن، پس اصل مهم تو از بین بردن جنایت، ساختن جهان بهتره،

دردها از اونجایی شروع میشه که این قانون، شخصی و برای انتقام نوشته می‌شه، تو از من می‌پرسی که حاضری دزد رو ببخشی،

بیا در مورد جنایتی که از نظرمون نابخشودنیِ حرف بزنیم و حکم بدیم، مثلاً توی باورای من، تجاوز بدترین گناهِ، خیلی بدتر و شنیع‌تر از قتل، بزار به این فکر کنم که اگه کسی به عزیزترین کسم تجاوز کنه چیکار می‌کنم، خب مطمئناً با شناختی که تو از من داری و چیزی که خودم از خودم سراغ دارم، من برای انتقام حاضرم از همه‌ی دنیام بگذرم و اون جانی رو به بدترین شکل مجازات کنم، شاید حتی از من هم کینه‌جوتر در جهان وجود داشته باشه که متجاوز به خانوادش رو به بدترین شکل آزار بده،

اما سؤال اینجاست که آیا ما قانون رو برای انتقام می‌نویسیم؟

آیا قانون‌گذار، باید پر از کینه و در راه انتقام قانون بنویسه، آیا در زمان عصبانیت قانون نوشته می‌شه؟

آیا قانون تا این حد، شخصی و در اختیار فرد باید باشه

پس هدف ما از قانون‌گذاری دقیقاً چیه و کجای موضوع قرار می‌گیره؟

منِ عصبانی، پر از کینه با آرزوی انتقام، صلاحیت قانون‌گذاری رو در جامعه نخواهم داشت و قانون باید در راه تعالی جامعه و از بین بردن جرائم نوشته بشه، در فضایی دور از کینه و احساس انتقام

فکر کن، یک دزدی به من دستبرد زد و تمام دارایی من رو برد، حالا من پر از درد حتی تو امرار معاش خودم و خانوادم موندم، قانون‌گذاری رو میشه به همین من نوعی داد که مطمئناً با کینه‌ای که به دل دارم و احساسی مالامال از انتقام به بریدن دست و یا شاید مرگ اون آدم فرمان بدم، اما مگه قانون برای انتقام نوشته شده؟

تو جامعه‌ای که قانون‌گذار بدور از هر نوع کینه و انتقام برای صلاح جامعه، پویایی و پیشرفت مردم دست به قانون‌گذاری می‌زنه، در وهله‌ی اول باید بدونه که مجرم از چه بابت مرتکب این گناه شده، حتماً اون به

خاطره تفریح و یا آزار رسوندن به دیگران مرتکب این جرائم نشده و نیازها و احتیاجاتش اون رو وادار به چنین کاری کرده، قانون‌گذار حالا حتی اگر اون به دور از احتیاج هم دست به این کار زده باشه، وظیفه داره که اون رو آموزش بده، بهش بفهمونه که چنین کاری چه تبعاتی برای جامعه داره

لوگ: فکر نمی‌کنی مردم از قانون، همون توقعی رو دارن که تو در موقع عصبانیت دوست داری با فرد انجام بدی؟

آیا این خودش به خودی خود باعث این نمی‌شه که مردم بخوان دیگه از قانون تبعیت نکنن و دنبال انتقام‌های شخصی برن؟

به نظرت این هرج و مرج تو جامعه رو به وجود نمیاره؟

دیا: خب گفتم، ما از نوشتن قانون، هدف خاصی رو دنبال می‌کنیم که مطمئناً اون انتقام‌های شخصی نیست، ما باید تابع پیشرفت جمعی باشیم و

مسلماً خواسته‌های فردی رو در برابر خواسته‌های اجتماعی از میان برداریم، این یک اصلِ که هر جامعه برای پیشرفت بهش نیاز داره تا به حال به این نگاه‌های انتقام‌جویانه و اثری که می‌تونه تو اجتماع داشته باشه فکر کردی؟

وقتی ما قانون وضع می‌کنیم که به واسطه‌ی اون، آدمی رو دست ببریم و یا گردن بزنیم، اون هم در ملأعام، تبعات سنگینی به جامعه می‌رسونه که جدا کمتر از هرج و مرج نیست، آدم‌ها با دیدن این جنایات میون خودشون، جریح‌تر میشن و قبح این اعمال وحشیانه بینشون می‌ریزه و ناخودآگاه می‌تونن به مرور زمان مرتکب چنین جنایاتی بشن، تأثیر و تبعاتِ این نوع خشونت‌ها در ملأعام مطمئناً بیشتر از چیزی که ما تصورش رو بکنیم،

یک بار تو ذهنت به بچه‌ای فکر کن که با صحنه‌ی بریدن سر روبرو می‌شه، چه تأثیرات مخربی روی روح و روانش از این دیدن باقی می‌مونه؟

برای اینکه بشه بیشتر فهمید، همون بچه رو با یک بچه دیگه که دور از این خشونت‌ها پرورونده شده و به جای دیدن چنین صحنه‌ی دهشتناک و وحشیانه‌ای به کنسرت موسیقی و تئاتر رفته مقایسه کن،

وقتی ما از نشر خشونت تو جامعه صحبت می‌کنیم، مطمئن باش برای اجرایی شدنش نیاز به کسی داریم که این کار رو بکنه، (جلاد)

تا به حال بهش فکر کردی، اون بخشی از همین جامعه نیست، یا اونو جایی بدور از این انسان‌ها پرورش دادن،

مسلماً بزرگ‌ترین ظلم به همون آدم، او هم یکی از آدم‌های همین جامعه است، فکر می‌کنی بعد از انجام یک چنین اعمالی در آینده از اون چه شخصیتی باقی می‌مونه، اون چه کارهایی رو می‌تونه انجام بده،

خب سؤال تو توقع مردم از قانون بود، مردمی که طالب انتقامن، معلومه که هدفشون از نوشتن قانون چیه، ما قانون نمی‌نویسیم تا مردم به انتقام‌های شخصیشون برسن، اگه قرار باشه تمام قوانین برای رضایت مردم نوشته بشه، تو از کجا می‌دونی که مردم به اون چیزی که انتقام می‌دونن می‌رسن و هر روز با تعریف تازه‌ای از جرم و در برابرش با مجازات روبرو نمی‌شیم،

ما باید تو زندگی، به یک چارچوب کلی باور داشته باشیم و بعد با کمک از اون باور زندگی رو پیش ببریم که مطمئناً اون چارچوب با زشتی‌ها و ظلم همراه نخواهد بود وگرنه دروازه‌های ارزش‌گذاری تعیین

جرم و مجازات و خیلی چیزهای دیگه برای انسان‌ها باز و تا ابد و پاینده خواهد بود،

و اما بحث دوم صحبت‌هات، در مورد اینکه آدم‌ها اگه به انتقام‌هاشون نرسن رو به انتقام شخصی خواهند آورد و جامعه دچار هرج و مرج خواهد شد، خب باید در ابتدا به این اشاره کنم که ما در این مورد به شدت از فقر تعلیم رنج می‌بریم یا تعالیم به درستی به مردم داده نمی‌شه و یا اگه تعلیمی به اون‌ها دادیم خشونت و زشتی بوده،

ما محتاج تعالیمی هستیم که به واسطه‌ی اون مردم رو دعوت به گذشت و دوری از انتقام بکنیم، این گام نخست برای پویایی جامعه و دور موندن از اون هرج و مرج احتمالیِ و اگر این تعالیم هم راهگشا نبود، قانون باید در برابر هرج و مرج‌ها بایسته و نزاره که انتقام‌های شخصی جایی تو جامعه پیدا کنن،

بحث در مورد این هرج و مرج احتمالی مفصلِ، به نظرم تو خیلی ساکت موندی، پس بهتره تو هم نظراتت رو بگی

لوگ: به نظرم وقتی به کسی ظلمی شده باشه تمام وجودش، گرفتن حق خودشه نه انتقام و در اون زمان شخص هیچ‌وقت به تبعات اجتماعی موضوع فکر نمی‌کنه،

به نظرت مردم از قوانینی که روبروشونه ناراضی‌ان، اگه هستن چرا ساکت موندن؟

تو تو افسانه‌هات زندگی نمی‌کنی و از نظرم درست که میگی شخصی که مأمور انتقام میشه بیشتر از هر کس دیگه آزار خواهد دید،

آیا این رو نمیشه اینجوری پذیرفت که زندگی اونا در برابر خواسته‌های مردم بی‌ارزشه؟

دیا: خب تو چهار موضوع رو باز کردی به نظرم دربارهی تک تکشون صحبت کنیم

بخش اول صحبتت دربارهی این بود که اون شخص انتقام رو حق خودش می‌دونه، بهتر برای اولش تعریفت رو از حق به من بدی؟

لوگ: منظورم اینه که به قول خودت وقتی به عزیزترین کس یک شخص تجاوز شده باشه در آن صورت از دید هیچ انسانی اینکه اون شخص بخواد از خواهرش دفاع کنه و شخص متجاوز رو قصاص کنه انتقام نام نمی‌گیره بلکه حق محسوب میشه، اونجاست که خود مردم خواهان قصاص می‌شن

دیا: خب، پس تو باور داری که کار بد، از نظر همه بدی تعریف می‌شه و وقتی کسی مرتکب این بدی می‌شه باید که مجازات بشه

اما می‌تونی برای من توضیح بدی که بعد از قصاص اون آدم، چه تفاوتی میان اون دو نفر وجود داره؟

آیا به نظرت به واسطه‌ی زشتی، دوباره زشتی سر باز نمی‌کنه؟

لوگ: میشه تو به من توضیح بدی در مقابل جرمی مثل تجاوز قانون چه وظیفه‌ای می‌تونه داشته باشه؟

دیا: خب، همونطوری که قبلاً هم گفتم قانون، وظیفش از میون برداشتن این جرائم، جرم بزرگی مثل تجاوز مطمئناً پاسخش نباید ترویج زشتی باشه، باید همچین آدمی رو از اجتماع دور کنند چون صلاحیت زندگی در کنار بقیه رو نداره، اما اگه در ازای هر زشتی بخوایم، زشتی دیگری رو جواب بدیم، حقا سراسر جهان رو زشتی خواهد گرفت، همونطور که امروز در قبال هر زشتی، قصاص رو پیش گرفتیم و هر روز بیشتر از پیش خشونت رو ترویج می‌دیم و نظم رو از میون برمی‌داریم،

لوگ: از نظر من حرفات فقط قشنگه، فقط قشنگ

کسی که به خواهرش به مادرش به عزیزترین کسش تجاوز کردن آروم بگیره دل ببنده به دور بودن اون آدم‌ها از اجتماع،

تجاوز فقط تجاوز نیست، فقط گرفتن جون یک آدم نیست، یک خانواده و یک آبرو از بین میره و تو اون موقع مردم باید بشینند تو خونه‌هاشون منتظر دور شدن اون آدم از اجتماع باشن که چی بشه که دلشون خنک بشه، نه خنک نمیشه چون دنبال انتقام نبودن دنبال حق بودن

دیا: به نظرت حقوقشون فقط تو کشتن اون آدم خلاصه می‌شه، یعنی با مرگ اون آدم به تمام آرامشی که تو فکر می کنی خواهند رسید؟

لوگ: تو موضوعی مثل تجاوز، بله صد در صد باور دارم، همونجور که گفتی خوبی خوبیه، حرفت خیلی عاقلانه بود وقتی از حیوونا هم گفتی

حرفات منطقی بود چون یک جور حس به آدم می‌رسونه که آره من که کمک نمی‌کنم، حداقل آزار نرسونم، اما تجاوز بدیه، بدی هم تو دید همه بدیِ، اگه قرار باشه نظر سنجی بزاری و بپرسی کدوم شیوه رو انتخاب می‌کنین خودشون خواهان کشتن اون آدمن

دیا: مسلماً بدی بدیِ و تجاوز هم بدترین کار ممکن انسان در دنیا است، اما موضوعِ مهم، کشتن اون آدمه

آیا از نظر تو کشتن بدی نیست؟

آیا باز هم ترویج‌دهنده‌ی کشتن و خشونت نمیشه؟

استدلالت تو این موضوع بر می‌گرده به رأی اکثریت، یعنی تو ایمان داری که اکثریت هر چی بگن درسته، آیا این اکثریت، تعالیمی که دیدن باعث قضاوتشون نشده و نمی‌تونن تو اشتباه باشن؟

و آیا رأی لازم‌الاجرا تو همه‌ی موضوعات می‌تونه آرای جمعی مردم باشه؟

باید باز هم به همون نکته برگردیم، به کشتن فکر کنیم،

آیا این کشتن راه چاره است و تبعات این کشتن نه به زندگی جمعی انسان‌ها که فقط در زندگی شخصی همون فرد چه فرجامی خواهد داشت؟

بیا در نظر بگیریم که نه قانون، همون آدم مورد ظلم قرار گرفته، جواب این زشتی رو با کشتن بده برای خودش و زندگیش چی باقی می‌مونه، وقتی ما از قانون حرف می‌زنیم به راهکاری می‌رسیم که از ترویج خشونت جلوگیری کنیم و اینکه مشکلات را برای انسان‌ها مرتفع و وقتی اون شخص رو نمی‌کشیم و به یکجا دور از انسان‌ها تبعید می‌کنیم،

مفهومش دوری از خشونته و در امان نگه داشتن باقیِ انسان‌ها از این زشتیه

لوگ: این مردم چه تعالیمی دیدن، همه تعالیم بد دیدن؟

باشه ما ایرانی‌ها، ما مسلمون‌ها تعالیم بد دیدیدم، حقم داری از بس کشتن دیدیم دیگه عادی شده برامون، اما مردم جهان چی؟

با آرامش‌ترین کشورهای دنیا چی، اونا در مقابل تجاوز واکنش انسانی بروز می‌دن یا اینکه اون‌ها هم تعلیم بدی دیدن؟

در حال حاضر تو جامعه‌ی ما این‌قدر این کار کثیف که مردم عاشق کسی که از خودش دفاع می‌کنه می‌شن، حتی اگه اون شخص رو کشته باشه، اما قانون ما برعکس عمل می‌کنه، همون دخترو هم می‌کشه و اونجاست که کشتن معنی پیدا می‌کنه، کشتن بد می‌شه و کشتن زشتی نام می‌گیره

دیا: بحثمون بین موضوع شخصی و اجتماعی سر در گمِ، من درباره‌ی قانون صحبت می‌کنم همون قانونی که تو هم یکی از حماقت‌هاش رو نقض کردی، وقتی از کشورهای دیگه صحبت می‌کنی باید نگاهی به قانونش بکنی تا معنی تعلیم رو بفهمی، مطمئناً هر جایی همچین اتفاقاتی می‌افته، حتی تو کشوری که قوانین اعدام و کشتن رو از میان برداشته، انسان‌هایی هستند که از روی انتقام دست به قتل بزنند، اما مصیبت ما اینجاست که این آدم انتقام‌جو، قانون‌گذار بشه و این نگاه کینه‌آلود مسیر و ارزش رو مشخص کنه

کشتن یا بدیِ و یا خوبی، نمی‌شه اونو طبقه‌بندی کرد و در جایی اون رو خوبی گفت و درجایی بد، وقتی به موضوع از نگاه ارزشی نگاه کنیم، وقتی به اون بعد شخصی بدیم، برای مثال چیزی که تو اذعان کردی، قتلی که از روی دفاع صورت گرفته، هیچ‌وقت چنین قتلی زشتی تلقی

نمی‌شه، چون نه به قسط و نیت کشتن که برای دفاع صورت گرفته، اما سؤال دوباره‌ی من دیدگاه تو نسبت به کشتنِ

کشتن تو ذهن تو چی تعریف می‌شه، کشتن به قصد و نیت خوبیه؟

لوگ: از نظر من هم کشتن بدیه، اما واقعاً از نظر تو کسی که تجاوز می‌کنه فقط باید از آدم‌ها دور باشه؟

دیا: مسلماً باید از انسان‌ها دور باشه چون ارزش زندگی در کنار دیگران رو نداره و آسایش و امنیت اون‌ها رو نقض کرده، اما اگر نظرت اینه که چیزی بیشتر از این مثل مرگ براش در نظر بگیریم، جوابش تو خود سؤال نهفته است، وقتی خودت باور به زشتیِ قتل داری چطور می‌شه آدمی رو کشت و ترویج‌دهنده‌ی این زشتی بود، در صورتی که می‌دونیم چه تبعاتی برای انسان‌ها و جامعه به بار میاره، وقتی می‌دونیم که شخصی که بهش ظلم شده، اگه خودش هم مرتکب همون ظلم بشه

دیگه از خودش هیچی باقی نخواهد موند و جامعه هر روز بیشتر به زشتی غرق خواهد شد،

چطور میشه باز هم به قتل باور داشت؟ مگر اینکه سؤالت، فقط شخصی از خودم باشه تا نظر دیگه‌ای بدم

لوگ: آره دوست دارم نظر شخصیِ خودت رو بدونم

دیا: خب مسلماً من هم در برابر چنین زشتی، آروم نمی‌شینم و شاید این ظلم رو با ظلم جواب بدم و حتی شاید که اون آدم رو بکشم، اما باز هم تکرار می‌کنم، قانون با حالت عصبانیِ ما نباید که نگاشته بشه و حس انتقام و کینه‌ورزی انسان نباید در اون نقشی داشته باشه، شاید هر انسانی در برابر ظلمی واکنش‌های مختلفی نشون بده، اما این واکنش‌ها معنای قانون نمی‌گیرن و هیچ‌وقت نباید تبدیل به ارزشی تو جامعه بشن

لوگ: اما اون آدم تو اون موقعیت به تنها چیزی که فکر نمی‌کنه ترویج خشونت تو جامعه است، اون فقط می‌خواد حقش رو بگیره و چیزی جز خودش براش مهم نیست،

دیا: خب فکر کنم تا الآن قبول داشته باشی که حق کسی کشتن دیگری نیست و زشتی هیچ‌وقت نمی‌تونه تعریفی به حق داشته باشه، اما اینکه اون آدم در اون لحظه هیچ‌وقت به ترویج خشونت فکر نمی‌کنه و جامعه براش هیچ ارزشی نداره و جز خودش و انتقامش چیزی براش مهم نیست موضوعی اجتناب‌ناپذیر، هیچ‌کس از اون آدم در اون شرایط چنین توقعی نداره، اما همه‌ی ما انسان‌ها از قانون‌گذار چنین توقعی داریم، چون اون تو وضعیت سختی قرار نگرفته و وظیفش اینه که جامعه رو درست کنه، قوانین ترتیب بده تا درونش هیچ‌گونه ترویج خشونت و زشتی جای نداشته باشه و در عین حال باعث پیشرفت تعالی و ریشه‌کن کردن جرائم بشه

لوگ: از نظرت قانون‌گذار، باید کی باشه؟

از کجا میشه تشخیص داد یک قانون‌گذار خودش پر از عقده‌های درونی نیست؟

دیا: وقتی ما داریم در مورد این موضوع صحبت می‌کنیم، حرف زدن دربارش توی جامعه‌ی امروزی، عبث و بیهوده است، اینجا مشکل ما هیچ‌وقت فرد نیست، مشکل ما تعالیم و ارزش‌ها است که باید به طور کلی تو جامعه تغییر کنه، مثل این می‌مونه که تو امروز در همین کشور از قاضیِ دادگاهی که پایبند به قوانین جمهوریِ اسلامی، توقع عدالت داشته باشی، یعنی آیا اون می‌تونه حتی اگه قلبا اعتقاد داشته باشه که قانون اشتباه طرف عدالت رو بگیره، می‌تونه حکمی فرای احکام پیش روش بده، پس ما باید قوانین رو تغییر بدیم، ما باید ارزش‌ها رو تغییر بدیم و باید تعالیم تازه‌ای بنا کنیم و در جامعه‌ای که همه کشتن رو یک

ضد ارزش بدونن هیچ قانون‌گذاری نمی‌تونه قانونی به کشتن بده، عقده‌های شخصی و شخصیت اون قانون‌گذار در چنین دنیایی بی‌ارزشِ در دنیایی که قانون حرف اول رو بزنه، ارزش‌ها تعیین شده است، تعالیم از کمی پیشتر به مردم داده شده و قانون‌گذار تنها نمی‌تونه به واسطه‌ی دانشی که از همین ارزش‌ها و تعالیم بدست آورده قانونی فراتر از اون وضع کنه

لوگ: اگه قرار باشه ما کار تعلیم رو به فرض شروع کنیم، اونوقت هزارسال طول می‌کشه ما برای جامعه‌ی امروزمون می‌تونیم چیکار کنیم؟

دیا: خب مطمئناً، این پروسه زمانبرِ و باید که بهش وقت بدیم تا بتونیم دنیای بهتری داشته باشیم ولی مطمئن باش اگر ارزش‌ها تغییر کنن و تعالیم تازه‌ای تو جهان حکم فرما بشه زود میشه شرایط رو تغییر داد، تو

جامعه‌ی امروزی و با شرایط حال باید به فکر این تغییرات بود وگرنه نمی‌شه برای این بیمار بدحال که سرطان همه‌ی وجودش رو گرفته مسکن تجویز کرد،

لوگ: اگه یادت باشه من ازت پرسیدم دلیل سکوت مردم چیه، سکوت کردنشون نشونه‌ی رضایتشونه؟

دیا: خب اینکه، مردم سکوت کردن مطمئناً نمی‌تونه بیانگر این باشه که اون‌ها راضی‌ان و حتی اگه این سکوت رو تعبیر به رضایتشون بکنیم باز هم دلیلش تعالیم نادرستِ، وقتی از تعالیم نادرست صحبت می‌کنیم، موضوع اینه چیزی که همیشه و همه جا به خورد مردم می‌دن، این شستشوی مغزی که ما از بچگی همراهش هستیم، ارزش‌هایی که حتماً ضد ارزشِ

تو طول این همه سال، به عنوان ارزش به خورد مردم داده شده و مردم این‌قدر به تکرار شنیدن که بهش عادت کردن و چاره‌ای به جز قبول کردن ندارن، در وهله‌ی اول باید مردم رو بیدار کرد، در برابرشون باید این ضد ارزش‌ها رو ترسیم کرد و ارزش حقیقی رو بهشون نشون داد و بعد ازشون توقع کاری رو داشت،

مردمی مثل مردم ایران که ما باهاشون هم‌وطنیم، انسان‌های به شدت صبوری‌ان و همیشه و در طول تاریخ ثابت کردن به جای طغیان و شور صبر پیشه کردند و هر ضد ارزشی رو با ارزش‌های خودشون درهم آویختند و ازش یک فرهنگ جدید ساختند که بخشیش وام‌گرفته از اون ضد ارزشه و بخشیش با ارزش‌های خودشون رنگ و بو گرفته،

خلاصه‌ی کلام، از جامعه‌ای که تا این حد دروازه‌های همه‌چیز به روشون بسته مونده و چیزی جز خورونده شدن پسمونده‌های ذهن

دیگران در برابرشون نیست، نمیشه توقع زیادی داشت، توقع شکستن سکوت و طغیان کردن

لوگ: این تعالیم جدید از کجا میاد، خب چه فرقی می‌کنه، بعد از یک مدت همین تعالیم هم اگر ازش زمان بگذره میشه یک سری چیزهایی که به مردم خوروندن

دیا: خب این تعالیم جدید با اکتفا به یک ارزش و اون هم آزادی باید برای همه‌ی انسان‌ها تصویر بشه، آزادی که در بینش قانونی است و قانونش چیزی به جز آزار نرسوندن به دیگران نیست، یعنی همه‌ی ما انسان‌ها باید به ارزشی که از نظر هممون خوبیه معتقد و معترف بشیم، این ارزش این نیست که کسی بخواد به اونها تحمیل کنه، ما برای زندگی اجتماعی نیاز به قانون داریم و تنها ارزشی که مطمئناً همه اون رو به خوبی می‌دونیم و می‌تونیم قبول کنیم همون آزار نرسوندنه،

فکر نمی‌کنم کسی تو دنیا پیدا بشه و آزار نرسوندن به دیگران رو خوبی تلقی نکنه، حالا اینکه هر کسی به واسطه‌ی باورهاش این آزار نرسوندن رو به آزار رسوندن تبدیل می‌کنه و براش دلیل و برهان می‌تراشه و هی شروع به طبقه‌بندی و قسم قسم کردن جانداران می‌کنه، بحث مفصل و جدایی‌ِ،

ولی همه‌ی ما مطمئناً معتقدیم که نباید به دیگران آزار برسونیم، حالا به هر واسطه و هر دلیلی که باشه، اصل موضوع هیچ تفاوتی نمی‌کنه، مثل همون کشتن که وقتی با قسط و نیت باشه بدی محسوب می‌شه،

ما درباره‌ی تعالیمی حرف می‌زنیم که یک ارزش و خوبیه، تنها ستون و اصل راستین دنیاست و وقتی میگی شاید در آینده و با گذر زمان تبدیل به همون تحمیل بشه، ما در برابرش این جوابو داریم که نگاه یکتاگرایانه‌ای نخواهیم داشت، این تعالیم رو وحی منزل و فرمان الهی

نمی‌پنداریم که غیر قابل تغییر باشه بلکه مطمئناً به این باور داریم که هر روز پویاتر از قبل بشه،

تنها ارزش واحد و غیر قابل تغییر همون آزار نرسوندن به دیگرانِ که گذر زمان و هر چیز دیگه‌ای نمی‌تونه بهش خدشه‌ای وارد کنه و از روز نخستین که انسان جان بوده و عقل داشته این ارزش رو حتی اگه بهش پایبند هم نبوده باشه تو دلش خوبی به حساب آورده و تا آخر دنیا هم خوبی خوبی خواهد بود.

لوگ: اگه خاطرت باشه، ازت پرسیدم شاید این وضعیت مشکلی نداشته باشه، شاید وقتی قوانین جدیدی روی کار بیاد، مردم این‌قدر طغیان کنند که جامعه دچار اشکال بشه و تو جواب من و با تعلیم درست دادن دادی اما شاید بهتر باشه همون چند نفری که مأمور کشتن یک قاتل می‌شن

تعلیم بد دیده باشن و زندگی خودشون رو تلف کنن اما جامعه آسوده باشه

دیا: اگه نگاهت فقط نگاه به اجتماع باشه، با دلایلی که گفتم مطمئناً صلاح و پیشرفت ما در گروی دوری از خشونته و اگر بخواد موضوع هرج و مرج پیش بیاد نگاه شخصیه نه اجتماعی، چون ما داریم از جامعه‌ای حرف می‌زنیم که به واسطه‌ی تعلیم روز به روز از خشونت دورتر می‌شه و ما می‌خوایم به واسطه‌ی قوانینمون جامعه رو به جایی برسونیم که این نوع جرائم ریشه‌کن بشه، اما خب از بین رفتن صد در صد خیلی دور از ذهنه، اما کم کردنش کاری ممکنه،

وقتی از یک حداقل حرف می‌زنیم موضوع کاملاً شخصی می‌شه و اون آدم‌هایی که برای انتقام این راه کشتار رو در نظر می‌گیرن باید که باهاشون برخورد بشه و این تعداد حداقلی به مفهوم، هرج و مرج

اجتماعی نیست، حالا از اون ور تو از یک نفر حرف می‌زنی تا با بسط این خشونت مانع از هرج و مرج در جامعه بشی، حقا باید اول به تبعات اجتماعیش فکر کنی اما اگر این موضوع رو به کنار بزاریم و فقط به بعد شخصی نگاه بکنیم، ما یک نفر رو که هیچ ارتباطی به موضوع خشونت نداشته وارد خشونت کردیم و به راحتی می‌تونیم بگیم همون آدم در آینده می‌تونه باعث خیلی از مشکلات و جمع اون‌ها باعث یک هرج و مرج بزرگ در جامعه بشه و اگر در برابرش اون آدمی رو در نظر بگیریم که به واسطه‌ی انتقام وارد خشونت شده و قانون هم باهاش مقابله می‌کنه مطمئناً این معادله رو بهتر حل کردیم و می‌تونه این ارزش در آینده‌ای نزدیک بیشتر جمعی و اجتماعی بشه و مردم رو به واسطه‌ی تعالیم و قانون از هرج و مرج دور کنه

لوگ: به نظرم نگاهت به جامعه‌ی انسان‌ها خیلی بده یا شاید همه‌ی آدم‌ها رو بد فرض می‌کنی

دیا: نگاهم به انسان‌ها به هیچ وجه بد نیست و اگه بد به نظر میاد به واسطه‌ی کارهایی که انجام دادن و این نگاه برمی‌گرده به ارزش‌هایی که بهش باور دارن به تعالیمی که دارن می‌بینن، از نظر من هیچ دو انسانی بد یا خوب نیستن، اما به واسطه‌ی آموخته‌هاشون می‌تونن بدترین یا بهترین باشن

لوگ: تو خیلی با حیوون‌ها رابطه‌ی خوبی داری اما نسبت به انسان‌ها حس خوبی نداری چرا؟

دیا: برای چی همچین حرفی می‌زنی، مگه تا به حال بدرفتاری از من نسبت به انسان‌ها دیدی؟

لوگ: بد رفتاری ندیدم، ولی هیچ‌وقت تمایلی به ارتباط برقرار کردن باهاشون نداری، خیلی کم پیش میاد که بتونی با کسی در مورد

موضوعی مثل الآن که داریم حرف می‌زنیم، صحبت کنی، من هزار بار دیدم که تو در رابطه با آدم‌ها ساکت و گوشه‌گیری

دیا: سکوت و گوشه‌گیریِ من در بحث و ارتباط با آدم‌ها، به واسطه‌ی تعصب و نگاه خشک اون‌ها به مسائل که باعث می‌شه نتونیم به درستی درباره‌ی موضوعی صحبت کنیم، اما این گوشه‌گیری‌ها هیچ‌وقت معنیش دوست نداشتن انسان‌ها نیست، من باور دارم که انسان نیازمند این موضوع‌اند که دوباره از نو بنیان بشن و نگا به همه‌چیز در جهان تغییر پیدا کنه، امروز روابط انسانی به کجا کشیده شده و بیشتر صحبت‌های هم سن و سالای ما درباره‌ی چه موضوعاتیِ، وقتی من با در کنارشون موندن و صحبت کردن باهاشون احساس بدی می‌کنم، سعی می‌کنم گوشه‌گیرتر بشم و باهاشون ارتباط برقرار نکنم، اما باور دارم که انسان‌ها می‌تونن به جایگاه والایی برسن و شاید به این باور پیدا کرده باشی که انسان با رابطه با حیوون‌ها شاید از ارتباط با انسان‌ها کم کنه، اما

مطمئن باش که این به مفهوم ترک انسان‌ها و رابطه‌ی بد با اونها نیست و آدمی که با حیوونها رابطه پیدا کرده می‌تونه مهر سرشار در وجودش رو به انسان‌ها دیگه هم منتقل کنه

لوگ: نمی‌دونم اما من فکر می‌کنم تو به واسطه‌ی چیزهایی که برای انسان‌ها ارزشِ و از دید تو ضد ارزشِ، بیشتر با حیوونا رابطه داری و رفتاری که با حیوونا داری رو هیچ وقت با انسان‌ها نداری

دیا: قطعاً، این یک حس شخصی و احساس درونیِ که من حیوون‌ها رو دوست دارم و اگه کارهایی که برای اون‌ها انجام میدم خیلی به چشم تو میاد، مثل کاریِ که باید در قبال کودک‌ها و کسانی که توان دفاع از خودشون رو ندارن انجام بدیم، وجود حیوانات و انسان‌ها همشون برای من مهمه، چون هر دو صاحب جان هستند و باید که به زندگی خوبی دست پیدا کنند ولی خب مطمئناً وقتی آدم در برابرش دو شخص رو

داشته باشه که هر دو کمک بخوان و تو فقط قدرت کمک به یکی رو داشته باشی اول به کسی کمک می‌کنی که بیشتر در معرض خطر و ما امروز در شرایطی هستیم که حیوونها بیشتر از انسان‌ها توی این ظلم قرار دارن

لوگ: ولی از دید خدا و دین جون آدم خیلی با ارزش‌تره، چون به گفته‌ی خودش، همه‌ی حیوونها برای این آفریده شدن تا در خدمت انسان‌ها باشن

دیا: قطعاً این بحثی که تو باز کردی فقط و فقط ما رو به سمت خدا می‌بره و باید درباره‌ی خدا صحبت بشه، از نظر تو خدا کیه؟

لوگ: خدا از نظر من یک نیروی قوی‌تر، یک پشتوانه که وقتی تو دو راهی‌ها می‌مونی فقط اونه که کمکت می‌کنه، خدایی که پر از زیبایی و این همه زیبایی رو آفریده

دیا: تو این خدای خوب و مهربون رو از کجا شناختی؟

لوگ: من تو زندگیم شاید، فقط تو دوران مدرسم قرآن خوندم و اونجا هم همیشه خدا خوب بود ولی هیچ‌وقت بعدش سراغش رو نگرفتم این خدا رو از پدرم و مادرم شناختم تو تک تکِ حرف‌هاشون، تو ذکرهای روزانشون

دیا: همه‌ی ما توی ذهنمون، یک خدا برای خودمون ساختیم که تقریباً هر لقب خوبی دست و پا می‌کنیم بلافاصله منتسبش می‌کنیم به همون خدا،

می‌تونیم برای اون هزاران اسم بزاریم و حقا هم با اون خدا کاری نداریم و اون جاش توی قلب‌ها است، چرا چون اون خدا درباره‌ی همه‌ی موضوعات زندگیِ ما نظر نمی‌ده، فرمانی تعیین نکرده، اما خدایی که ما همیشه باهاش درگیریم، خدای بیرونیِ دنیا است که یک قدرت

ماورایی داره، هزاران فرمان داده و برای عمل کردن به اون فرمان‌هاش به ما پاداش می‌ده و اگه فرامینش رو زیر پا بزاریم عقوبت سختی در انتظارمونه، همیشه ما رو از خودش می‌ترسونه، وعده‌ی عذاب میده و ما رو تسلیم شده در راه خودش می‌خواد، یک‌بار میشیم عبد و سرآخر میشیم اشرف،

و تو هم یکی از فرامین و ارزش‌های اون رو به عاریت گرفتی، پس باید بحثمون درباره‌ی خدای حقیقیِ دنیا که به واسطه‌ی پیامبراش شناختیم باشه

لوگ: اینجوری که نمیشه، بالاخره یا خدا وجود داره یا وجود نداره

دیا: از نظر من وجود فیزیکیِ اون خدا مهم نیست، یعنی اینکه خدایی به همون شکل و شمایل که ادیان برای ما تصویر کردن در جهان دیگه‌ای منتظر ما باشه و بخواد که قیامتی رو برپا کنه، وجود یا عدم وجودش

اصلاً مهم نیست، مهمترین موضوع اینه که خدا تو دل آدم‌ها وجود داره و قوانین، ارزش‌ها و فرمان‌ها، فرهنگ و از همه مهمتر تعالیمش رو در جهان و بین آدما جاری و ساری کرده، حالا اینکه ما عمرمون رو هدر این موضوع کنیم که آیا خدا در جهان دیگه‌ای وجود داره و منتظر ما است موضوعی عبث و بیهوده است، ما باید به چیزی که در جهانمون هست و در دل بیشتر مردم دنیا وجود داره فکر کنیم و برای اون چاره‌ای بیندیشیم

لوگ: به نظرم نمیشه وجود یا عدم وجود خدا بحث عبث و بیهوده‌ای باشه در حالی که ممکن واقعاً قیامتی وجود داشته باشه و ما بابت تک تک کارهامون جواب پس بدیم، چطور میشه اهمیت به این موضوع ندیم که اصلاً خدایی وجود داره یا نه

دیا: وقتی میگیم این موضوعی عبث و بیهوده است برای اینه که ما نمی‌تونیم همه‌ی عمرمون رو برای اثبات وجود و یا عدم وجودش صرف کنیم، ما دنیای واقعی رو در پیش رو داریم که توش پر از مشکلات و زشتی‌ها است و باید یا به دنیای مجاز و یا واقع فکر کنیم و یکی رو انتخاب کنیم، صحبت من درباره‌ی خوبی‌های حقیقیِ که تو دنیا وجود داره و ما باید به اونها ایمان بیاریم و جهان رو به سمت کمال پیش ببریم، همه‌ی ما از ظلم بیزاریم، می‌خوایم که ریشه‌ی این ظلم‌ها کنده بشه و در نگاه بدون تعصب ما، تمام این ارزش‌ها یکسان تعریف شده مگه اینکه بهش نگاه‌های متعصب رو وارد کرده باشیم، وقتی از ظلم حرف می‌زنیم از نگاه همه‌ی انسان‌ها تجاوز زشتی و ظلم محسوب می‌شه و ما نباید در حق کسی این زشتی رو انجام بدیم، حالا اگه هر قدرتی به ما دستور چنین کاری داد باید با توجه به ارزشی که در دل

همه‌ی ما یکسانِ دست به چنین زشتی نزنیم و ترویج کننده‌ی ظلم نباشیم،

باید در برابر ظلم‌ها هر جا و توسط هر کسی که باشه ایستاد، منظور من اینه که خوبی‌هایی که همه بهش باور داریم باید مد نظر قرار بدیم و از دنیای مجاز دوری کنیم و هر عملی که انجام می‌دیم در این ترازو سبک و سنگین کنیم و مرتکب زشتی و ظلم نشیم و اینکه در آینده احتمال داره چه اتفاقی برامون بیفته، بی‌ارزشه، چون مطمئن نیستیم آیا حتماً وجود داشته باشه و یا اگه وجود داشته باشه با ما رفتار بدی بکنه و اگر هم وجود داشت و رفتار بدی کرد باز هم می‌فهمیم که این عمل ظالمانه بوده و باید که در برابرش باستیم و باز هم طالب حقمون باشیم

لوگ: این ارزش‌ها رو کی مشخص می‌کنه و بار مثبت و منفی بهشون می‌ده؟

دیا: این ارزش‌ها توسط کسی مشخص نشده و در ذهن و دلِ همه‌ی انسان‌ها است، چه کسی می‌تونه ادعا کنه که اگه به دیگری آزار برسونی کار درستی انجام دادی؟

و مگه اینطور نیست که کسی دوست نداره در حق خودش ظلمی اتفاق بیوفته، آیا خود تو حاضری کسی بهت آزاری برسونه؟

تنها ارزشی که من ازش صحبت می‌کنم، آزار نرسوندن به دیگرانه

لوگ: مطمئناً دوست ندارم کسی بهم آزاری برسونه اما به نظرت، این موضوعات مدرن نیست که کم کم به ذهن انسان‌ها رسیده؟

دیا: یعنی به نظر تو انسان هزار سال پیش عاشق آزار دیدن بوده؟

یا از همه خواهش می‌کرده تا بهش ظلم کنن؟

این ارزش به طول تاریخ و فراتر از اون به طول وجودیت همیشه همراه ما بوده اما آدم‌ها همیشه سعی دارن که همه چیز رو به نفع خودشون عوض کنن، مطمئناً همه از همون دیرباز از آزار دیدن بیزار بودن و دوست نداشتن آزاری از کسی بهشون برسه اما این ارزش رو فقط برای خودشون می‌دونستن، بعدها برای خانوادشون، بعدتر برای اهالی قبیله و همینطور پیش بردن،

انسان‌ها به طول تاریخ چه رفتارهایی از خودشون بروز دادن، این ارزش رو به کجا کشوندن موضوعیت نداره تو بین این بحث هر چند، این موضوع مهمیِ که شاید همین حرف تو رو تا حدی ثابت کنه، شاید این افکار نشانه‌هایی از جهان مدرن باشه که انسان‌ها به تکامل بیشتری می‌رسن و این دایره هر روز وسیع و وسیع‌تر می‌شه چون حقا از باور همه آزار ندیدن خودشون یک ارزشِ و طی مرور زمان این ارزش از

خودشون به بقیه رسیده و بزرگ و بزرگ‌تر شده و سرآخر آدمی رو به جایی رسونده که آزار رو در قبال هیچ جانداری اعمال نکنه

لوگ: شاید خدا از این کشتن تدبیری داشته و انسان‌ها باعث زشت شدن و زیاده‌روی در موضوع شدن

دیا: که خدا خواسته تا کفار رو بکشن؟

لوگ: آره، ولی شاید تعبیر خدا از کشتن برای اصلاح جامعه تعداد کمی بوده تا بقیه بترسند و بهتر زندگی کنن

دیا: در وهله‌ی اول وقتی ما از کشتن کفار صحبت می‌کنیم، یعنی کسی که به خدا باور نداشته باشه،

کافر رو نباید تو ذهنمون یک انسان عجیب در نظر بگیریم اون هم یک انسان که شاید خدا رو در اشکال گوناگون می‌پرسته، شاید اعتقاد نداره خدایی وجود داره و یا هر چیز دیگری

مثل زندانیان سیاسی همین روزهای جهان که با حکومت وقت و دولت کشورشون به مشکل برخوردن این جماعت زندانی، می‌شن کافر و اون حکومت وقت، می‌شه خدا،

اما بهتره بحث رو به این سمت نکشیم و فقط درباره‌ی همون اصل کشتن صحبت کنیم، یکم قبلتر درباره‌ی همین موضوع بحث کردیم و گفتم که ما باید یک عمل رو یا زشتی فرض کنیم و یا خوبی، اگه کشتن رو ارزش بپنداریم هر روز می‌تونه یک باور خدایی پیدا بشه و باعث کشتار بسیاری از آدم‌ها و جانداران بشه و وقتی از تو سؤال کنند که آیا کفار رو بکشند و تو قبول می‌کنی که بله فردا می‌تونی به کشتن هر کس دیگه‌ای هم این بله رو بگی

نگاه درست به قرآن تاریخ اسلام، سنت پیامبر و جوامع اسلامی بیان‌گر این موضوع که بسیاری از کفار رو کشته و می‌کشند، مهم همین فرمان

ضد ارزش خدا است نه تعداد و کمیت ماجرا، وقتی یک چنین فرمانی داده میشه دیگه نمی‌تونی از انسان‌ها توقع داشته باشی تا کم یا زیاد انجامش بدن و در مجموع چه تفاوتی بین کشتن میلیون‌ها و یا هزاران نفر انسانِ

که ما گفتیم کشتن به قسط و نیت یعنی زشتی و تفاوتی بین این کشتارها وجود نداره

لوگ: شاید از نظر بعضی‌ها خدا هیچ‌وقت فرمان به کشتن نداده باشه

دیا: خب از نظر این بعضی‌ها اسلام دین خدا نیست، محمد پیامبر خدا نیست و خدا هم خدا نیست، اگر به دین دیگه‌ای هم باور داشته باشند باید نشست و پیرامون دینشون و خدای تصویر شدشون حرف زد و اگه اونا جمعی از انسان‌ها باشند که به خدایی در سینه‌ی خودشون باور داشته باشن تا جایی که این خدا فرمانی برای انسان‌ها صادر نکرده و موجب

زشتی نشده، محترمه اما بعد از دادن فرمان باید که اون خدا رو شناخت، مسلماً اون خدا پیامبر و کتاب و فرامین تازه‌ای خواهد داشت که ما باید باز هم اونها رو بشناسیم و با زشتی‌ها و ظلم‌های موجود در اون مبارزه کنیم.

لوگ: نظرت در مورد ادیان چیه؟

دیا: وقتی از ادیان صحبت می کنی، با موضوع پیچیده و بزرگی روبرو می‌شیم، یک بخش ادیان ابراهیمی و یک بخش سایر ادیان دنیوی، ادیان بیشمار در دنیا که هر چند باید به کلشون با یک چشم نگاه کرد و همه رو با یک خط مشی در نظر گرفت، هدف از پیدایش این ادیان چی بوده و اول به این موضوع می‌رسیم که این ادیان بوجود اومدن تا خدا رو به ما بشناسونن و یا برای نظم به جهان و زندگی اجتماعی انسان‌ها شکل گرفتن،

موضوع اول که یک اتفاق کاملاً شخصیه و به هر فردی وابسته است تا به چه دینی باور داشته باشه و یا اصلاً باور نداشته باشه، مسلماً هر دینی بعدهای خوب و بدی رو در خودش جای داده، وقتی با نگاه اجتماعی به قضیه نگاه می‌کنیم، باز هم باید به همون ارزش مشترک بین انسان‌ها اتکا کنیم، (آزار نرسوندن) یا بزار یک اسم بهتر بهش بدیم، (آزادی)،

وقتی این متر و معیار در اختیارمون باشه باید تمام بعدهایی که از ادیان ضد این ارزش هست رو از باورها بگیریم، همونطوری که باید در تمام ایده‌ها، فکرها و حتی اعتقادات شخصی با همین متر قضاوت کنیم و بدی رو از میون برداریم،

مثلاً اگه هر دین، باور و یا حتی اعتقاد شخصی، فرمان به قتل داد، به واسطه‌ی همون متر و معیار باید او بخش از اعتقاد محو بشه و به هیچ‌کس تحت عنوان هر باوری اجازه کشتن داده نشه، پس ما با مدد از

ارزش آزادی هر باور زشتی رو از ادیان می‌گیریم و نمیزاریم که رواج‌دهنده‌ی زشتی باشن، چیزی که از دین و یا هر اعتقادی باقی می‌مونه، دیگه فقط مباحث شخصیه و یا مباحث درست اجتماعی، اونجاست که باید ادیان وجود داشته باشن و هرکسی آزادانه در انتخاب باورش مختار باشه، پس هدف ما محو ادیان نیست بلکه محو کردن زشتی‌ها از دنیاست

لوگ: به نظرم تو شاید با نگاه شخصی به خدا نگاه می‌کنی و فقط دستور به قتل و کشتار دادنش خیلی برات عجیب شده تا بتونی از این حد ازش فاصله بگیری

دیا: مشکل من با دین و خدا یا هر باور دیگه‌ای در نشر همین زشتی‌ها است وگرنه خصومت شخصی تو کار نیست، همان‌طور که وقتی با این فلسفه تو بودیسم روبرو می‌شیم که باید به همه‌ی جانداران احترام

گذاشت، این موضوع به نظرم خیلی زیباست و اگر باور داشته باشیم، این حرف رو خدا زده پس مطمئناً قابل احترامِ، یا مثلاً توی اسلام مواجه می‌شیم با کمک کردن به دیگران بازم حرف قابل احترامیِ، هرچند که باز هم خط‌کشی‌ها و تقسیمات جهان و انسان‌ها و جانداران از همدیگر ارزش این صحبت رو از میان برده

لوگ: تو جوری حرف می‌زنی که من دقیقاً متوجه منظورت نمی‌شم، اگه اسلام گفته کمک کنید، اما بعدها خودش نقض کرده به چه واسطه‌ای بوده، تو می‌خوای بگی خود خدا خوبه، اما پیام‌آوراش به درستی نتوستن پیام‌های خدا رو برسونن

دیا: باور شخصیِ من ظالم بودن خداست، من باور دارم که خدا ظالمِ و گواه این ظلم، ادیان و کلام الهیشِ با ورق زدن و مرور کردن انجیل، تورات و قرآن به ظلم‌های ریز و درشتش به فرمان‌های ظالمانش

می‌رسیم، وقتی با زندگیِ موسی و محمد آشنا می‌شیم، متوجه این ظلم سرشار در وجود پیام‌آوراش هم می‌شیم، من باور دارم اگه خدایی تو جهان وجود داشته باشه، خدای همین ادیانِ نه چیزی کمتر و یا بیشتر، خدایی که با دونستن قاتل بودن موسی اون رو به پیامبری برگزید، همون خدایی که فرمان به کشتار داد و دهکده‌ای رو با تمام ساکنین، مردها و زن‌ها، کودکان و حیوانات و حتی گیاهان به کشتن و نابودی فرستاد، وقتی به تاریخ ادیان نگاه می‌کنیم، به ظلم‌های بیکران خدا می‌رسیم، به جنگ‌های صلیبی، تفتیش عقاید و ارتداد، سوزوندن زن‌ها، اعدام، سنگسار و هزاری ظلم دیگه

وقتی به شهر خدا نگاه می‌کنی (اورشلیم) می‌بینیم که چطوری این شهر هیچ‌وقت طعم آرامش و صلح رو به خودش ندیده و نچشیده، پس با تمام این اوصاف و بیشتر از این باور دارم که خدا ظالمه و ظلمش رو از

طریق ادیان در طول تاریخ به موجودات روا داشته و ادیان خدا باعث ترویج وحشی‌گری و عقب ماندن انسان‌ها شده،

اما وقتی درباره‌ی انسان‌هایی صحبت می‌کنیم که دل در گروی دین دارن، آزادی به ما فرمان می‌ده که همه در باورهای خودشون مختار باشن ولی باید که به قانون آزادی یعنی آزار نرسوندن به جانداران باور پیدا کنن و اون رو محترم بشمرن، وقتی این قانون تو جهان عملی بشه و همه‌ی ادیان و همه‌ی باورها به اون احترام بزارن، وجود همه‌ی باور طبیعی و معقول میشه

لوگ: این باور رو که همه‌ی آدم‌ها به جان بقیه‌ی جانداران احترام بزارن، یا حتی به دینی که پایبند هستن بشناسنش چه جوری میتونه به وجود بیاد، یعنی من و تو باید تک به تک در خونه‌ی مردم بریم و ازشون

بخوایم که به حرفامون گوش بدن، مردمی که از نظر من با تمام وجود به خدا اعتقاد دارن، اونا اعتقاد دارن که خدا، خدایِ خوبیه

دیا: نه به اون شکلی که گفتی، اما باید دعوت به شناختشون کنیم، اولین راه برای گذر از مشکل‌ها مطمئناً شناخت درست مشکله،

ما با جوامعی روبروایم که هیچ علاقه‌ای به خوندن و دونستن، حتی درباره‌ی چیزی که بهش باور دارن هم ندارن، ما باید اون‌ها رو دعوت به مطالعه کنیم تا اونها هم درباره‌ی باورهای خودشون بیشتر بدونن و تحقیق کنن و بعد از اون باید ارزش راستین رو بهشون بشناسونیم، می‌تونیم کتاب بنویسیم، اونها رو راغب به خوندن بکنیم، می‌تونیم با استفاده از هنر اونها رو به این راه دعوت کنیم، حالا اون هنر هر چیزی می‌تونه باشه

لوگ: درسته تو جامعه‌ی ما، خیلی‌ها هستن که حوصله‌ی این کارها رو ندارن، اما مقابل اینها ما کم آدمایی رو نداریم که تو کشورمون خیلی از کتاب‌های دنیا رو خوندن، اما تغییری تو وجودشون به وجود نیومده و یا شاید هم بشه گفت که بعد از خوندن کتاب آسمانی ایمانشون هم بیشتر شده،

دیا: از نظر من این آدم‌ها به سه دسته تقسیم می‌شن،

یک دسته اونهایی که مطمئناً تمام چیزهایی رو که میگی خوندن، ولی باز هم بهش پایبندن، اما دلیل این پایبندی سود و منفعت‌های شخصیِ که البته تعدادشون هم کم نیست،

مثلاً کسی که تو جمهوریِ اسلامی خدمت می‌کنه و با اینکه می‌دونه چه ظلم‌هایی از طرفشون به مردم روا می‌شه اما باز هم به این مسلک پایبنده،

چرا چون‌که از این حکومت ممریِ درآمدی داره، میشه همین مثال رو برای خیلی از آدم‌ها تو طول تاریخ زد

دسته‌ی دوم انسان‌هایی هستند که به واسطه‌ی اصل و بنیان اعتقاد، پایبند هستن و نوعی رابطه‌ی عاشقانه حالا به هر دلیل با خدا برقرار کردن و تو ذهنشون هر روز تصویر زیبایی از خدا و دین می‌سازن، هر روز به دین جنبه‌های عرفانی میدن و اون رو اونقدر پربار می‌کنن که حتی از ذهن خودشون هم خارج میشه، به هر چیزی تو دنیا چنگ میزنن تا از زشتیِ خدا زیبایی بسازن،

برای مثال تو طول تاریخ کم از این آدم‌ها نداشتیم وقتی با شاعری روبرو می‌شی که به زشتیِ خدا تو کشتن بچه‌ی چندساله‌ای نگاه می‌کنه اما نه اتفاق حقیقی که به واسطه‌ی اون قدیسی که از خدا تو ذهنش ساخته، اونقدر آسمون ریسمون می‌بافه که این زشتی رو به زیبایی بدل کنه،

خلاصه که این‌قدر دروغ گفته که خودش هم دروغ‌های خودش رو باور کرده

دسته‌ی سوم هم آدمایی هستند که می‌خونن و می‌فهمن و تمام این زشتی‌ها رو درک می‌کنن اما باز هم به اون پایبندن، این آدم‌ها رو میشه مثل دیوونه‌هایی در نظر گرفت که از کشتن و ظلم لذت می‌برند یا به واسطه‌ی قدرت تو این منجلاب گیر کردن یا شایدم ترس، انسانی که حاضرن، به واسطه‌ی دین خدا و وعده‌هاش سر یکی دیگه رو ببرن، اون ذوب‌شده در این باورهاست و وظیفه‌ی جامعه از میان برداشتن این باورهای ظالمانه است.

لوگ: دسته‌ی دومی که گفتی رو نمی‌فهمم، چه لزومی داره زور بزنن تا خداشون رو موجودی زیبا جلوه بدن، در صورتی که شاید زشتی باشه

دیا: به نظرم این آدم‌ها، به واسطه‌ی تعصب یا عشقی که دارن و تصویری که از اون دین توی ذهنشون ساختن تا این حد به این باورها پایبندن و در برابر هر زشتی از خدا بهانه‌ای تازه می‌تراشند، مسلماً اونها توی ذهنشون، به کرات خدا رو خوبیِ مطلق تصویر کردن و این تلقین‌ها از همون بدو تولد همراهشون بوده و این موضوع واسشون همیشه تلقین شده و در نهایت تبدیل به یک ارزشِ غیر قابل تغییر شده، به تلقین‌هایی که تو ذهن من و تو وجود داره فکر کن، وقتی یک اسم رو از روز اول تو گوش ما یک چیزی معنی کردن، چقدر برامون تغییرش غیر ممکنه و هر چیزی نا همسان با این تلقین رو بشنویم به سرعت براش بهونه‌ای تازه پیدا می‌کنیم تا از میون برش داریم و خدشه‌ای به اون تصویر وارد نشه،

وقتی ما از این دسته از آدم‌ها حرف می‌زنیم، ناخودآگاه چشممون به دسته‌ی دیگه‌ای که از قلب این‌ها بیرون اومده می‌افته، انسان‌هایی که

چیزهایی می‌بینن و از میون کلام خدا به موضوعی بر می‌خورن که با منطق قلبیشون ناسازگار، کسانی که ما به عنوان، نوگرایان دینی اونها رو می‌شناسیم، بعضی اوقات یک موضوع رو به دور از واقعش تفسیر می‌کنند، بعضی وقتها از موضوع موضوعِ دیگه‌ای می‌سازن و باز هم به همون اعتقادات گذشته پایبند می‌مونن،

مثلاً یکی، از همین آدم‌ها ایمان میاره که کشتن بدِ و به هزاران دلیل این رو به هم‌باورهای خودش اثبات می‌کنه که خدا هیچ‌وقت همچین چیزی نخواسته، این حقا به سود ما و تمام جامعه است اما خدا در باورش جایی برای بدعت و تغییر نزاشته و حال اینکه مصلح دین خودش هم به مرگ محکوم میشه،

حالا می‌خوام منم از تو یک سؤال بپرسم، به نظرت خدا کجاست و چیکار می کنه و خدای تو دقیقاً کیه؟

لوگ: خدای من یک موجود زیبا و لطیفِ که شاید در یک جایی میون آسمون‌ها که خودش با ظرافت آفریده بود با دیدن این همه ظلم تو دنیا خودکشی کرده باشه و مرده

دیا: به نظرت خدای تو، فقط خالق زیبایی‌هاست و این زشتی‌ها هیچ ارتباطی به اون نداره؟

لوگ: از نظر من، خدایی که خالق این همه زیبایی‌ها است، نمی‌تونه خالق ظلم و خونخواهی باشه، اون خدایی که آفرید اما انسان‌ها هیچ‌وقت جواب درستی بهش ندادن و رو آوردن به بدی‌ها، شاید خدای من از دیدن خیلی از چیزها خودکشی کرد، وقتی دید به بچه‌ی چند ساله تجاوز می‌کنند، اونجا بود که دیگه نتونست ببینه

دیا: یعنی با این حرفت، منکر تمام ادیان و پیامبراش می‌شی؟

لوگ: شاید من هم یک نفر باشم که تو یکی از اون دسته‌هایی که گفتی جا بگیرم، شاید من هم تعصب دارم ولی هیچ وقت نمی‌تونم بفهمم، خالق این همه زیبایی چجوری می‌تونه این‌قدر خونخوار باشه

دیا: این خدای درون توئه، یعنی خدایی فرای تمام ادیان الهی و نوشته‌های قدسی اما چرا در جای جای صحبت‌هات باز هم از ادیان حرف‌هایی به عاریت می‌گیری، مثلاً وقتی از حیوونها حرف می‌زنی کلامی از خدا در ادیانش میاری

لوگ: نمی‌دونم چی باید بگم، ولی من با حرف‌هایی که تو می‌زنی فقط می‌تونم به یک نتیجه برسم و اون هم اینه که این خدایی که تو در موردش میگی نمی‌تونه وجود داشته باشه، سخت نیست کافیه پیرامون خودمون رو نگاه کنیم، تو از دیدن این دنیا، فقط نسخه‌ی خامش به چه

نتیجه‌ای می‌رسی؟ خدایی که همه‌ی حیوونها رو به این قشنگی آفریده، می‌تونه این‌قدر طالب ظلم باشه؟

واقعاً به وجود اومدن این همه ظلم نمی‌تونه دلیل دیگه‌ای غیر از خدا داشته باشه؟

دیا: موضوع مهمی که پیش میاد، اینه که چرا ما باید تا این حد طالب وجود داشتن یک خدا باشیم، چرا باید تو تک تکِ حرف‌ها و فکرامون خدایی رو ترسیم کنیم که وجود داره و حالا یا اونقدر ظالم و زشت و یا خودکشی کرده، چرا باید خدا وجود داشته باشه؟

وجودیت خدا تو آسمون‌ها اهمیتی نداره وقتی خدا تا این حد تو ذهن و باور انسان‌ها وجود داره حتی اگه باور پیدا کنن که منشأ ظلم و زشتیه دوباره تصویری می‌سازن که خدا مرده،

ما به واسطه‌ی نیازهامون و ایمان نداشتن به قدرت خودمونه که تا این حد نیازمند وجود خدائیم که باید حتماً خدایی وجود داشته باشه تا به اون متوسل بشیم، به نظرت نباید تا اون حد به خودمون باور پیدا کنیم که فراتر از خدا فقط به جهانمون و خودمون فکر کنیم و چاره‌ی درست شدن دنیا رو تو خودمون پیدا کنیم؟

لوگ: به نظرت این گرایش تو وجود همه‌ی آدم‌ها نیست؟

حتی اون‌هایی که ادعای بی‌خدایی می‌کنن، ادعاشون فقط در حد یک ادعا باقی نمی‌مونه؟

دیا: منظورت اگه اون دسته از آدم‌هایی که وجود خدا رو رد می‌کنند و به دنبال دلایل علمی براش می‌گردن تا ثابت کنن خدایی در آسمون وجود نداره من نمی‌تونم دربارشون نظری بدم، چون به طور کامل از باورشون نمی‌دونم اما درباره‌ی خودم می‌تونم اینو بگم که من به این

اعتقاد ندارم که خدایی وجود نداره بلکه باور دارم خدا هست و همون خدای تو ادیانه و سراسر ظلم و زشتیِ این فقط ادعا نیست، دیدن جهان پیرامون و اتفاقات بینش، چیزی مثل زیبایی‌هایی که تو هم ازش نام بردی برای خود من هم با ارزش و زیبا است، دلیلی بر این نمی‌شه که خالقش تا این حد زیبا بوده باشه که بتونه این همه زیبایی رو خلق کنه،

مثل دنیای خودمون و خلق زیبایی‌های زیادی که به دست زشتان بوجود اومده و خوب بودن مخلوق نمی‌تونه ارتباط مستقیم با خوبیِ خالق داشته باشه، مثل حرفی که خیلی از باورمندان به خدا می‌زنن و ادعا می کنن هر کسی بخشی از وجود خداست و خوبی‌های ما هم همه به خدا برمی گرده. به نظرت وقتی داریم از خالقی حرف می‌زنیم در همون حد و اون بزرگی، این احتمال ناممکنه که اون خالق در وجود خودش اقرار کنه و هر چیزی رو که غیر واقعیه به خودش نسبت بده، ما خدا رو به واسطه‌ی ادیان می‌تونیم بشناسیم و ادیان زشتی‌های خدا رو برامون رقم می‌زنه،

ولی باز هم در این بحث مطمئناً همین موضوع برامون روشن شد که بحث کردن درباره‌ی خدا و نوع وجودیتش، کار عبث و بیهوده‌ای و راه به جایی نمی‌بره، این که خدا چجوری و دقیقاً چی شده و الآن کجاست، اتفاقی تو آینده‌ها است و عقل سلیم می‌گه که وقتی باهاش روبرو شدیم دربارش فکر کنیم و راه حل و عکس‌العمل درست رو براش اتخاذ کنیم، امروز خدایی تو جهانمون وجود داره که زشتیِ، هر آیین و مرام و طریقتی و ارزش‌هایی که تعیین کرده زشتیِ و ما باید در برابرش باستیم و راه تازه‌ای بوجود بیاریم و حالا اینکه خود حقیقی اون خدا کجاست و چه شکلیه و چه اتفاقی براش افتاده چیزی که باید به موقع باهاش روبرو بشیم و دربارش کاری که لازمرو انجام بدیم، واقعیت در برابر ما همین دنیا و همین شرایط و این خدای تصویر شده در برابر ما فقط و فقط زشتیِ، تصویر حقیقی خدا چهره‌ی این خدا

ترسیم شده از طرف ادیان و حد و حدودات مشخص شده از جانب خودش

لوگ: منظورت از این جمله که میگی، حالا خود حقیقی اون خدا چه شکلیه و الآن کجاست و چه اتفاقی براش افتاده موضوعیِ که باید بعدها باهاش روبرو بشیم یعنی چی؟

و دوم اینکه، تو گفتی تو دنیای خودمون هم داریم که خالق زیبایی‌ان ولی اصلاً خودشون هیچ زیبایی ندارن، این ارزش‌گذاریِ ما انسان‌ها است که به یکی لقب زیبا می‌دیم و به یکی لقب زشت، شاید حتی به نظر تو خالق، آثار نقاشی که شاید فردی معلول باشه هم زشته

دیا: اول درباره‌ی اینکه خود خدا کیه و بعداً باهاش روبرو می‌شیم فقط باید همینو بگم که ما فعلاً با مشکلات حقیقیِ بسیاری روبرو هستیم و باید سعی کنیم تا اون مشکلات رو مرتفع کنیم، مثلاً وقتی می‌بینیم،

آدم‌ها چطوری حیوونها رو سلاخی می‌کنن و این اتفاق چه لطمه‌ی بزرگی به حیوونا می‌زنه و با ارزش‌ترین اصل زندگیشون که جونش رو می‌گیره و بعد این اتفاق به خود انسان‌ها هم چه ضربه‌ای می‌زنه و اون‌ها رو تا چه حدی وحشی بار میاره، ما باید به یک همچین مشکلی چشم بدوزیم و در صدد حلش بر بیایم، مشکلات دیگه‌ای مثل کودکان و شرایط وحشتناکشون، تو جوامع امروز مشکلات زیادی وجود داره مثل فقر و جنایت و خیلی از مصائب و مشکلات حقیقی که باهاش روبروییم، صحبت من اینه که ما باید با این مشکلات روبروشیم و اونها رو حل کنیم تا اینکه بخوایم به این فکر کنیم که خدا وجود داره یا نه به قول خود دینداران بعد از قیامت و در جهان دیگه‌ای اتفاق می‌افته، پس بهتر اینه که ما با مشکلات حقیقیمون روبرو بشیم و اونها رو حل کنیم، مثلاً هر عقل سلیم و منطق درستی، این راه رو انتخاب می‌کنه به جای

غرق شدن در هپروت و سر و کله زدن با موضوعاتی دور از واقع با مشکلات حقیقیِ روبروش دست به گریبان میشه،

و اما اینکه درباره‌ی زشتی حرف زدی، من از خالق زیبایی حرف زدم که می‌تونه زشت باشه، یعنی به صرف خلق کردن زیبایی خالق هم زیبا نیست، مطمئناً زشتی و زیبایی رو ما انسان‌ها تعریف می‌کنیم و این تعاریف جنبه‌های شخصی داره تا شاید مثل مثال خودت بعضی‌ها، معلول بودن و زشتی به حساب بیارن ولی نگاه من به این زشتی فقط ظلم خدا است، نه زشتی و زیبایی اون آدم، وقتی ما از زشت و زیبا حرف می‌زنیم، چیزی فراتر از سیما و ظاهر انسان‌ها است باز هم همون قانون آزادی و آزار نرسوندن به دیگران ارزش‌گذاری راستین برای زشتی و زیباییه

یعنی کسی زیباست که زشتی مرتکب نشده و زشتی یعنی آزار رسوندن به دیگران

لوگ: در کل منظور حرفت از زشتی و بدی و آزار نرسوندن چیه؟

دیا: این آزار نرسوندن به دو بخش تقسیم می‌شه، یکی تعریف از آزار و دیگر کسانی که در در زمره‌ی این آزار نرسوندن به دیگران قرار میگیرن، وقتی ما می‌گیم قانون آزادی به ما اذعان میکنه که به دیگران آزار نرسونید تا بتونید در جامعه و فراتر از اون در جهان آزاد زندگی کنید، اول باید بدونیم که این دیگران دقیقاً چه کسانی هستند.

منظور از دیگران یعنی همه‌ی جانداران، هر موجودی که جون داره و مسلماً جونش با ارزش‌ترین داراییشِ، هیچ تقسیم‌بندی تو این جاندارها قرار نمی‌گیره، ما باید تا این حد تو زندگیمون رشدکنیم تا بفهمیم منظور از جان یعنی، همه‌ی موجودات

وقتی به این حد از کمال برسیم، می‌فهمیم که هیچ تفاوتی بین انسان، حیوان و گیاه نیست و همشون جون دارن

و اما آزار، آزار به سه بخش کلی تقسیم میشه، آزار فیزیکی و کلامی و روانی

وقتی از آزار فیزیکی حرف می‌زنیم، فهمش برای کسی سخت نیست و همه می‌تونن به سادگی درک کنن که مصداق‌هایی مثل کشتن و اسیر کردن و شکنجه کردن در این زمره از آزارها قرار می‌گیره، ما تو زندگیمون، حق نداریم به هیچ جانداری آزار برسونیم، نه به واسطه‌ی قدرت بیشتر و نه به واسطه‌ی باورمون و نه به هیچ دلیل دیگه‌ای

آزار کلامی که از اسمش پیداست، یعنی ما به واسطه‌ی گفته‌هامون به کسی آزار برسونیم، مثل تهمت و یا توهین، مسلماً این آزاری بین انسان‌ها است و هیچ کس حق چنین کاری رو نداره، هرچند که نیاز تا

تعاریف درستی از این آزار در بین مردم شکل بگیره تا هر حرفی رو تعبیر به توهین نکنن.

آزار روانی هم اینه که باید انسان‌ها به واسطه‌ی باورهاشون در سرزمینی دیگر در کنار هم باورهای خودشون زندگی کنن، مثلاً یک مثال دربارش بزنیم،

ما توی یک کشور مسلمون شیعی زندگی می‌کنیم، پیروان این دین و مذهب تو محرم هر سال، عزاداری می‌کنن و طبق مناسکی که به اون باور دارن رفتارهایی از خودشون نشون می‌دن، در نظر بگیریم تو همین جامعه‌ی چه اقشاری از مردم زندگی می‌کنن، بعضی که مسلمونند و در ضمن شیعه هم هستند که از این طریقت استقبال می‌کنن، در کنار اونها مسلمون‌های سنی مذهب، کلیمی مسیحی زردشتی بهایی و بی‌دین و بی‌خدا هم داریم، وقتی این شیعیان عزاداری می کنن مسلماً باعث آزار

روانی برای این دسته از انسانهای کشور می‌شن، حالا در نظر بگیر اگه شیعه‌ها توی اقلیت بودن و مردم کشور نمیزاشتن تا اونها این مراسم رو به جا بیارن، به نظرت به اونها آزاری روا نمی‌شد و حقشون پایمال نشده بود؟

مسلماً این اتفاق از هر سو که باشه آزار رسونیِ پس تو بیشتر مواردی که انسان‌ها به همدیگه آزار روانی می‌رسونن باید که از هم دور زندگی کنن، چون بیشتر زندگی انسان‌ها به واسطه‌ی باورهاشون و بیشتر از هر چیزی باور یک انسان به خدا مشی زندگی کردن به اون آدم رو میده.

اما باید بازم بگم که مهمترین آزار تو جهان، آزار فیزیکیِ، یعنی بدترین آزاری که می‌تونیم در حق دیگری بکنیم آزار فیزیکیِ، آزار نرسوندن هم به همه‌ی جانداران در حقیقت یعنی آزادی و برقراری آزادی سراسری برای همه و پایداری اون

لوگ: منظورت از سرزمینی برای هم‌باورها چیه؟

و تو از کجا می‌دونی که توی این مراسم‌ها یه قشری آزار می‌بینن، اونها دارن تو یک کشور اسلامی زندگی می‌کنن پس قطعاً باید بپذیرن و بالاخره هر دینی خودش رو کامل‌ترین می‌دونه و همیشه در صدد اینه که تبلیغش کنه تا هم‌باورهای زیادی بهشون رو بیارن، به نظر تو مسلمون‌ها دوست ندارن که کل مردم دنیا رو به اسلام دعوت کنن؟

دیا: سرزمین هم‌باوران، چیزی که من تو طول عمرم بهش فکر کردم و همیشه مطمئن بودم، بیشترین چیزی که زندگیِ انسان‌ها رو می‌سازه باورها و تعالیمشون و قاعدتاً باید انسان‌های هم‌باور کنار هم زندگی کنند تا هم خودشون رو به تعالی برسونن هم به واسطه‌ی باورهایی که دارن دیگران رو اذیت نکنن و ازسوی دیگران مورد آزار قرار نگیرن.

و اینکه میگی اقلیت‌های تو این شرایط آزار می‌بینن یا نه؟

خب شاید یک تعداد از اونها مثلاً از محرم آزار نبینن، حتی مثل فیلم‌های تبلیغاتی نظام که نشون میده تا چه حد اونها از اومدن محرم خوشحالن، اما موضوع در حد محرم خلاصه نمیشه و پیدا کردن آدم‌هایی که از شرایط ناراحتن کار خیلی سختی نیست،

وقتی از آزار دیدن اقلیت‌های مذهبی حرف می‌زنیم، آزار دیدن یعنی نداشتن مسجد برای اهل سنت تو پایتخت ایران، تنها پایتخت بدون مسجد برای اهل سنت در جهان، آزار یعنی حق دانشگاه نداشتن بهایی‌ها، آزار یعنی نتونستن و نداشتن برای رسیدن به بالاترین درجات کشوری و لشگری برای اقلیت‌های مذهبی، آزار رسوندن یعنی ارتداد، روی آوردن به دین دیگه و برگشت از دین خود و رویارویی با مرگ و اعدام.

اینکه میگی این اقلیت‌ها تو کشور اسلامی زندگی می‌کنن پس باید سازش کنن، خودش مفهوم و معنای ظلمِ، چه کسی همچین حقی رو به انسان‌ها میده؟

خدا، اکثریت مردم، قدرت و یا چی؟

اکثریت و اقلیت که امروز در جای جای جهان وجود داره، وقتی به مسیر زشتی رهسپار بشه، تنها یک مفهوم به بار میاره و اون هم ظلمه، آرای جمهوریت و اکثریت مردم در مورد اقلیت‌ها هیچ‌وقت نمی‌تونه به باورهای اصلی بدل بشه و این نوعِ نگاه، نگاهِ ظالمانه است، هیچ اقلیتی تو دنیا نباید به واسطه‌ی قدرت، خدا، تعداد زیاد آدم‌ها و یا هر چیز دیگه‌ای در برابر اکثریت سازش پیدا کنه،

اگه اسلام قصدش یکرنگ کردن تمام دنیا باشه، این مسئله‌ای دور از ذهن نیست و حتماً هر کی با هر باوری دوست داره باورهاش رو بین

مردم دنیا نشر بده، این به هیچ وجه به خودی خود بدی به حساب نمیاد، اما اونها با چه طریقتی مردم رو به سمت باور خودشون می کشونن؟

اگه اونها تبلیغ باورشون به واسطه‌ی آزار دیگران پیش نره و مرتکب زشتی نشن، کاری که تو طول تاریخ بر عکسش عمل شده، مثل حمله‌ی اسلام به ایران و جنگ‌های صلیبی، کشتارها و غارت‌ها، شکنجه‌ها و تحمیل عقاید که لکه‌ی ننگی به پیشونیِ انسان‌ها و انسانیت گذاشته و بیشتر کشورهایی که امروز مسلمون و یا مسیحی‌ان به واسطه‌ی همین زشتی‌ها و زور و جبر و قدرت به این دین‌ها گرویدند.

لوگ: اما به نظر من، اگه بشه اشکالی در این باره گرفت، اون به دین وارد نمی‌شه بلکه به خدا مربوط میشه، به نظر من همه‌ی ادیان خواهان تبدیل شدن کل دنیا به هم کیشان خودشونند، چرا چون اونها تعالی و رسیدن به خدا رو توی این جهاد می‌بینن، پس ادیان مقصر زشتی‌ها

نیستن بلکه اونها به واسطه‌ی فرامین دینیشون که از طرف خدا اومده دست به این کارها می‌زنن، هر چند که به نظرم این هم مدت‌ها است که رنگ باخته و وارد سیاست شده.

دیا: خب، این که میگی این موضوعات بیشتر از اینکه به دین مرتبط باشه ارتباط مستقیم با خدا داره، موضوع اجتناب ناپذیریه، چون خداست که دستور و فرامین رو میده و ادیان فقط واسطه‌ای بین خدا و انسان‌ها هستند، هر چیزی ریشه در خدا داره، دین فقط فرامین خدا رو نشر میده، درباره‌ی جهادی هم که صحبت کردی و گره خوردن موضوعات با سیاست رو نفهمیدم.

لوگ: منظورم از جهاد جنگ بین ادیانِ، مثل داعش که کل هدف خودش رو گسترده کردن اسلام ناب می‌دونه، بخش دوم حرفم هم اینه که اگر اسلامی باشه که بخواد گسترش پیدا کنه خیلی وقت‌ها وارد

بازی سیاست شده، جهادگرا دیگه هدفشون جنگ در راهه خدا نیست، بلکه جنگ در راه خدا رو به عنوان یک پوشش قرار می‌دن تا به واسطه‌ی اون به قدرت برسن،

آیا در حال حاضر، جمهوری اسلامی، هدفش پیشبرد اسلامه؟

اسلامی که هر روز به واسطه‌ی دینداراش، به واسطه‌ی خود زمامداراش دچار لغزش میشه و همین آدم‌ها به دنبال متحد کردن کشورهای اسلامی با همن، برای چی؟ به نظرم به غیر از دست یافتن به قدرت هدف دیگه‌ای در کار نیست، اگه بود شاید از خیلی قبلنا ما به طور کامل چهره‌ی دینی که بهش باور داریم رو شناخته بودیم، با توجه به این دو نگاهی که در اسلام وجود داره تو چطور می‌تونی حرف از این بزنی که اونها دست از جهاد بردارن؟

دیا: باید بگم که جهاد جنگ با کفاره، یعنی بعضی اوقات به جنگ بین ادیان کشیده میشه چون همدیگر و کافر می‌دونن، مثلاً جنگ مسیحیت با اسلام یا حتی کوچکترش شیعه و سنی یا حتی کوچکتر دو فرقه‌ی سنی مذهب که این دو دسته هم همدیگر رو کافر می‌دونن و بعد به فرمان خدا دست به جهاد می‌زنن، تو بخش دومم باید بگم هیچ چیزی دور از ذهن نیست که باورمندان از دین برای پیشبرد اهداف خودشون استفاده کنن، دوست داشته باشن که قدرتمندتر و ثروتمندتر بشن،

مسلمون‌ها یا اصلاً هر باوری تو جهان به واسطه‌ی جهاد و فرمان خدا، باورهای قلبی و یا به خاطر قدرت و ثروت بیشتر دست به چنین کاری بزنن و برای پیشبرد باورهاشون کشتار بکنن، اون وقت ما باید در مقابلشون چه کنیم؟

خب ارزش‌ها که در جهان مشخصه، اما روزی که به زور متوسل بشن و بخوان با کشتار جهان رو شبیه خودشون بکنن، باید در برابرشون ایستاد و از جهان آزاد دفاع کرد، ما به جهانی آزاد باورمندیم که در اون همه اول از همه حافظ قانون آزادی باشن و هر کسی این قانون رو نقض بکنه از کنار انسان‌ها دور بشه، هیچ‌وقت آدمی به مرگ محکوم نمیشه اما از اجتماع انسانی دور میشه، اما اگه این زشتی یکپارچه بشه و ارزشی ضد ارزش تشکیل بده و با سلاح و زور و کشتن بخواد جامعه آزاد رو از بین ببره، وظیفه‌ی همه‌ی آدم‌ها دفاع از خودشونه.

لوگ: خب در واقع تو هم مثل خدایی، شاید کمی شیک‌تر، اون اعتقاد داره کسایی که از دین خارج میشن رو باید کشت و تو اعتقاد داری کسانی که از حد خودشون زیاده‌روی می‌کنن باید از جمع انسانی دور بشن، در واقع هر دو یک هدف دارین، فقط یکی یکم ملیح‌تر، چیزی که سالیان سال مردم گرفتار اونن

دیا: ما باوری رو برپا نمی‌کنیم تا اگه کسی از اون خارج شد به مرگ محکوم بشه، ما برای زندگیِ اجتماعی نیاز به قانون داریم و اگه بخوایم اون رو از زندگیمون بگیریم هرج و مرج تمام دنیا رو خواهد گرفت،

فکر کن اگه هیچ قاعده و قانونی در جهان حکم‌فرما نباشه، همه می‌تونن همدیگر رو بکشن، به هم تجاوز کنن و هیچ عقوبتی در کار نیست و کسانی که قدرت بیشتری داشته باشن مالک به جهان دیگران بشن،

ارزشی در جهان وجود داره که برای همه‌ی موجودات مشترکه، اصل آزادی و همون آزار نرسوندن به دیگران، چیزی الصاقی از آسمون یا زمین نیست، چرا که همه‌ی ما در درون خود به هیچ عنوان طالب آزار دیدن خودمون نیستیم، آدم‌ها باید به واسطه‌ی عقل برای جلوگیری از آزار دیدن خودشون به دیگران آزار نرسونن، چیزیکه در طول تاریخ کم کم انسان‌ها بیشتر کردن، دایره‌ای ساختن که تو اون اول خودشون

قرار داشتن، کم کم خانوادشون بعد همشهری و هم‌باور اضافه شد، باز هم بیشتر این موضوع برمی‌گرده به اینکه آیا کسی هست که طالب آزار دیدن باشه؟

مطمئناً کسی دوست نداره آزار ببینه و اگه آزاری برسه باید قانونی وجود داشته باشه که در برابر ظلم‌ها ایستادگی کنه، اگه بخوایم این قوانین رو از میون برداریم، هر کسی به واسطه‌ی قدرت بیشتر می‌تونه به ضعیف‌تر از خودش ظلم کنه، حالا در برابر این زشتی‌ها باید مجازاتی تعیین کرد تا دیگه این ظلم‌ها وجود نداشته باشه، وقتی با یک قاتل روبرو می‌شیم، یا می‌تونیم اون رو بکشیم و خودمون رو آلوده این زشتی کنیم و در نهایت هیچ تفاوتی بین ما وجود نخواهد داشت. در برابر این زشتی نباید که به زشتی پاسخ داد، راه حل دیگه کسی که مرتکب این عمل شد رو به واسطه‌ی آزار دادن به دیگران از جمع انسانی طرد کنیم یا باید مثل خدا دست به همان زشتی بزنیم و جهان رو

غرق در زشتی بکنیم یا باید خاطی رو از جامعه‌ی انسانی طرد کنیم تا دیگران رو دچار زشتی نکنه و یا باید در قبال چنین زشتی‌هایی ساکت باشیم، کسی که قتل کرده و تجاوز کرده عقوبتی نداشته باشه و جهانی بدون قانون بنا کنیم، جهانی که سراسر زشتی و هرج و مرج خواهد شد، اما باز هم میگم که راهگشای جهان انسانی نه قانون که تعالیم درسته، میشه با تعالیم درست جهانی عاری از زشتی‌ها ساخت و قانون تنها برای کسانی اجرا بشه که طالب زشتی‌ان

لوگ: پس به نظر تو ذات و سرشت همه‌ی انسان‌ها توأمان با بدی‌ها است و به واسطه‌ی این زشتی همیشه و در هر قانونی باید مجازات بشن؟

دیا: من هیچ‌وقت صحبتی از ذات انسان‌ها نکردم و هیچ‌وقت هم قائل به خوبی یا بدیِ ذات انسان‌ها نیستم، می‌تونم بگم این تعالیم که یک آدم خوب یا بد می‌سازه، شاید نمونه‌هایی در دنیا باشن که حتی با تعالیم

خوب هم بدی پیشه کردن، این ما رو به سمتی ببره که ذات اصلی‌ترین منشأ انسانِ، اما این بحث هم به اندازه‌ی بحث درباره‌ی وجودیت خدا عبث و بیهوده است، این تعلیم که می‌تونه خوب یا بد بودن موجودات رو بسازه و در عین حال ما نمی‌تونیم کاری نکنیم و بگیم ذات انسان‌ها اونها رو ساخته پس ما تعلیم می‌دیم و بهترین ثمره رو حتماً در آینده می‌بینیم

ولی وقتی از حسی مثل قدرت‌طلبی صحبت می‌کنیم، حالا چه به ذات و چه به واسطه‌ی تعالیم باید که مهار بشه، من همیشه معتقدم که باید تعالیم درست به انسان‌ها داده بشه

لوگ: تو فقط در پی حرفات به دنبال تعالیم درست هستی، این تعالیم درست دقیقاً یعنی چی، تعالیم درست یعنی باید از خدا متنفر بشیم، یا تو چه چیزی رو اگه وجود داشته باشه حاصل تعالیم درست می‌دونی؟

دیا: تعالیم درست یعنی، انسان‌ها رو آشنا کنیم با مفهوم آزادی و آزادی رو برای انسان‌ها معنی کنیم و این ارزش والا رو به اونها بشناسونیم، آزادی که باعث سعادت همه‌ی موجودات میشه، باعث میشه تا نزاریم هیچ جانداری آزار ببینه، باید این آموزش‌ها رو از همون بچگی در اختیار انسان‌ها بزاریم تا در آینده موجودات درست و شریفی به بار بیان،

وقتی از تعلیم صحبت می‌کنیم، طیف گسترده‌ای از آموزه‌ها در نظرمه، مثلاً اینکه تعلیم بدیم انسان‌ها همه‌ی جانداران رو به یک چشم ببینن، تعلیم بدیم که همه‌ی جان‌ها محترمند، تعلیم بدیم که هر چیزی که برای خودشون قابل پسنده می‌دونن رو برای دیگران هم قابل پسند بدونن، باید به اونها درس درستی از زندگی بدیم، درس دوست داشتن و کمک کردن، باید به اونها یاد بدیم در برابر هیچ قدرتی سر خم نکنن، همیشه برای پویایی جامعشون کوشا باشن و حس مسئولیت پذیری رو تو ذهنشون بیدار کنیم و هزاری تعالیم خوب دیگه، اما اینکه این تعالیم

با نفرت از خدا گره خورده موضوع بی‌معنی و دور از واقعیتیه، اگه امروز من از خدا متنفرم به واسطه‌ی قوانین و فرامین زشتشه، به واسطه‌ی ظلمی که تو طول هزاران سال به همه‌ی جاندارانه روا کرده، من امید در خلع قدرتش از دنیا رو دارم، اما روزی که این خدا تبدیل به خدای درون قلب‌ها بشه و دیگه ظلمی ازش در جهان وجود نداشته باشه و کسی از پیروانش نتونه تو جهان به کسی آزار برسونه دیگه این نفرت از خدا موضوعیتی نداره، ولی امروز به واسطه‌ی طریقت زشتی که روا می‌کنه تا این حد موجب نفرت میشه که باید در مقابلش مبارزه کرد، ولی این ربطی به تعالیم نداره، این تعالیم باید ایستادگی در برابر هر زشتی و ظلمی رو به انسان‌ها آموزش بده تا همیشه در برابر ظلم بایستن، در زمینه‌ای که تعلیم درست دیدن، رفتار درستی هم نشون می‌دن و هیچ کس نمی‌تونه مدعی بشه اونها انسان‌هایی به ذات خوب بودن،

جوامعی که با حیوانات رفتار وحشیانه دارن، جوامع به ذات پلیدی نیستن بلکه به واسطه‌ی همون تعالیم، رفتار رو در پیش گرفتن، در نظر بگیر بچه‌ای که از همون طفولیت، احترام به حیوونها رو از خانوادش تعلیم دیده با بچه‌ای که از ابتدا با کشتن اونها روبرو شده این دو انسان در آینده چه رفتاری با حیوونها پیش می‌گیرن مسلماً هر کدوم به فراخور تعالیمی که دیدن در برابر حیوونها رفتار خواهند کرد

لوگ: جوری حرف می‌زنی که انگار هر موجودی توی دنیا به حیوونها احترام بزاره آدم خوبیه، در حالی که ممکنه همون آدم دست به دزدی یا چمی‌دونم تجاوز هم بزنه و به نظرت مثلاً خود تو کامل ترین موجود دنیایی، تعالیم درستی دیدی که به واسطه‌ی اون تعالیم حرف‌های خوب می‌زنی؟

دیا: وقتی درباره‌ی انسانی حرف می‌زنیم که به حیوونها احترام میزاره به واسطه‌ی دنیای امروزی و اینکه انسان‌ها تا این حد حیوونها رو پست می‌دونن و خودشون رو اشرف مخلوقات خطاب می کنند اون انسانی که تا این حد نگاهش رو وسیع کرده و در باورش به تساوی حقوق خودش و حیوون رسیده به نظرم انسان خوبیه و همچین انسانی هیچ‌وقت نمیتونه به انسان‌ها آسیب برسونه، انسانی که با حیوونها رابطه‌ی خوبی برقرار می کنه به واسطه‌ی عشق سرشاری که در وجودش نهفته و چیزهایی که از حیوونا در ارتباط با عشق بی دریغ، کمک کردن بدون قید و شرط فرا می گیره انسان بهتری خواهد بود، این آدم بهتر می‌تونه به انسان‌ها عشق بورزه و این نگاه زیبا دوست اون باعث میشه تا عذابی به موجودات نرسونه و این نگاه رو نه با دایره‌ای کوچک که به وسعت جهان و تمام جاندارا عظیم کنه اما در این مسئله هم می‌تونه مناقشه‌ای به وجود بیاد و کسی در جهان پیدا بشه که فقط عشق رو در حیوونها

خلاصه کنه و به انسان‌ها زشتی روا کنه، خب ما همون قانون آزادی رو در اختیار داریم و با چنین آدمی مثل همه برخورد می‌کنیم، اون آدم حق زندگی در کنار دیگر انسان‌ها رو نخواهد داشت و باید اذعان کرد که رابطه‌ی خوب با حیوونها به معنی کمال نیست ولی یکی از راه‌های بهتر شدن انسان‌ها می‌تونه لقب بگیره و در مجموع اینکه نهایت نیست ولی یکی از لازمه‌های بهتر شدنه

و اما در مورد سؤال دومت که آیا من فکر می‌کنم کامل‌ترین آدم دنیا هستم باید بگم که نه هیچ‌وقت همچین فکری نداشتم و نخواهم داشت، من هر روز در حال تکاملم و دوست دارم مسیرم رو به پیشرفت باشه، هر روز چیزهای تازه‌ای بفهمم، مثل آب دریا روون و جاری باشم و هیچ وقت به منجلاب چنین افکاری درگیر نشم که خودم رو موجودی کامل و بی‌نقص بدونم اما با توجه به ارزش‌هایی که بهش باور دارم با توجه به شناختی که از آزادی کسب کردم، سعی می‌کنم تو زندگیم کارهای

خوبی انجام بدم و از زشتی‌ها دوری کنم، هیچ‌وقت به موجودی آزاری نرسونم و همه‌ی عمرم رو برای کمک به دیگر جانداران صرف کنم در مجموع تمام زندگیِ من در تلاش خلاصه شده،

مسلماً من هم تعالیم دیدم، اما این تعالیم همیشه به این معنا نیست که انسان‌ها توسط کسی تعلیم ببینن و در مکتب کسی درس بیاموزن، خیلی اوقات زندگی درس‌های بزرگی به آدم میده و اتفاقات ریز و درشت دنیا هم بزرگ‌ترین تعالیمه و شاید با یک اتفاق کوچک در زندگی تعالیم زیادی ببینم یا شاید با یک جمله، شاید با یک کتاب، شاید با دیدن یک فیلم، با دیدن یک حرکت انسانی و یا حیوانی، تعالیم بزرگی ببینم و زندگیمو دوباره تغییر بدم،

تعلیم دیدم و تمام باورام هم از همین دنیا و در کنار جانداران زندگی کردن به دست اومده،

لوگ: به چه واسطه‌ای که مدت‌هاست گوشت نمی‌خوری، فکر کنم خیلی از تنش‌های روزانه‌ای که بین من و تو پیش میاد همین باشه که تو غذا خوردن من رو با دیدی از نفرت نگاه می کنی

دیا: گوشت نخوردن من هم به بخشی از همون تعالیم برمی گرده، وقتی به حیوونها نگاه می کنی که چطوری مثل انسان‌ها زندگی می کنن، چطوری تمام زندگیشون پر شده از عشق و عشق دادن به دیگران، چطوری عاشق میشن و با هم زندگی می کنن، بچه میارن، برای پرورش دادن اون بچه از زندگی خودشون می گذرن به ارزش یکسان جان پی می‌برم،

از بچگی با دیدن حیوونها و عشقشون به این برابری پی بردم، وقتی مدتی رو باهاشون سپری کنی و ببینی که چه موجودات مهربونی‌ان هر روز ازشون درس تازه‌ای یاد می گیری و هر روز به برابریِ بینمون پی

خواهی برد و روزی که بریده شدن سر حیوونی رو در برابرت ببینی و به یاد زجرها و ضجه‌هاش بیفتی هر ثانیه به چشم‌های مادری نگاه کنی که گوشت بدن بچش رو تو دهن تو می‌بینه وجودت پر از نفرت می‌شه از انسان بودن و وحشی بودن حالت بهم می‌خوره و حاضری که خاک بخوری اما لب به جون حیوونها نزنی، من یاد گرفتم حتی اگه بمیرم لب به گوشت نزنم که با این کار وحشی‌گری رو رواج بدم ولی حالا نه به بابت گناه و کیفر که به واسطه‌ی حیوون بودن اونا رو بی‌هیچ گناهی آزارشون بشم و بخوام که فقط سیر باشم، این دیوانگی‌ها تو ذهن من گنجوندنی نیست، اگه احساس می‌کنی موقع گوشت خوردن تو با نفرت بهت نگاه کردم، به خاطر اینه که تمام این زشتی‌ها جلو چشام رژه می‌ره، وقتی ثانیه‌ای به این زشتی‌ها فکر می‌کنم تمام وجودم پر از نفرت می‌شه و از انسان بودن خودم شرمنده می‌شم

لوگ: حالا فکر می کنی، مثلاً تو یک نفر آدم گوشت نخوری چه اتفاقی می‌افته، من فکر می کنم تو به واسطه‌ی دوست داشتن بی حدت این‌قدر تمام رفتارهای حیوونها به چشمت میاد

دیا: ما به عنوان یک انسان، وقتی گوشت نمی‌خوریم موجب بسیاری از اتفاقات می‌شیم، باعث می‌شیم تا در مسیر زشتی قرار نگیریم، مروج این زشتی‌ها نباشیم، ما با گوشت نخوردنمون لقمه‌ها رو به خون حیوونها آغشته نمی‌کنیم، حیوونها رو به سلاخ‌خونه‌ها و شکنجه و مرگ نمی‌فرستیم، ما با این کارمون درس مهر و عشق به انسان‌ها می‌دیم، ما زندگیمون به آزار دیگران آلوده نمی‌شه، رد این زشتی تو زندگیمون نمی‌مونه و دچار زشتی نمی‌شیم، ما با گوشت نخوردن حتی یک نفر انسان باعث میشیم تا هزاران حیوون به وحشیانه‌ترین شکل ممکن شکنجه نشن، مادرها بدون بچه و بچه‌ها بدون مادر نمونن، حیوونی شکنجه نشه در عذاب نمیره هر انسان تو زندگی خودش به صورت

تقریبی باعث مرگ هزاران حیوون میشه، پس وقتی یک نفر هم گوشت نمی‌خوره در برابر وحشی‌گری و خونخواری ایستاده و اون انسان‌های دیگرو هم به این طریقت پاک دعوت می‌کنه و باعث جرقه‌ی این اتفاق پاک تو زندگیِ انسان‌ها میشه که باید فراتر از این بره، باید جهانی ساخته بشه که یک قانون تو خودش داشته باشه و اون آزادی و آزار نرسوندن به دیگران باشه و اگه فکر می‌کنی که من به واسطه‌ی علاقم به حیوونها این دید رو پیدا کردم باید بهت بگم، بهترین راه درک روابط حیوون‌ها، زندگی با اون‌ها و نزدیک شدن بهشونه تا بفهمی اونها چطور عاشق می‌شن، بچه میارن و بچشون رو دوست دارن،

اما اگه تمام اینها برات ارزش نداره و مهم نیست و باور داری که حیوونها هم‌پای انسان‌ها احساس ندارن و یا هر چیز دیگه‌ای مطمئناً در درد و رنج هیچ تفاوتی در بین ما نیست، همونطور که تو جونمون تفاوتی نیست، برای اینکه بفهمی بهتر یک‌بار هم که شده، تیزیِ چاقو

رو، رو دستات لمس کنی تا بفهمی یک حیوون فقط به واسطه‌ی لذت بردن و سیر شدن ماها چه دردی رو تحمل می‌کنه و انسان با قتل اون جانداران چطوری وحشی‌گری رو هدیه می‌ده تا جایی که دیگه بیشتر بچه‌های حیوونها رو می‌درن و از خونشون می‌خورن و ما نمی‌تونیم به واسطه‌ی قدرتمون اونها که از ما ضعیفترن رو بکشیم و آزار بدیم که اگه به چنین فلسفه‌ای اعتقاد داشته باشیم و قدرت رو معیار قرار بدیم می‌تونه این ارزش‌ها عوض بشه و روزی انسان‌های قوی انسان‌های ضعیف رو بدرن

لوگ: به نظرت بهتر نیست ما به جای کمک به حیوون‌ها به هم‌نوع خودمون کمک بکنیم؟

دیا: موضوع ما کمک نیست، داریم از آزار رسوندن صحبت می‌کنیم، در چنین شرایطی باید اول جلوی ظلم رو گرفت و نذاشت تا چنین

ظلمی در حق جانداران صورت بگیره، نگاه ما به مسئله‌ی گوشت‌خواری کمک انسان به حیوون نیست، بلکه آزار رسوندن به اونها است، اونها قرار نیست کمک یا ترحم یا محبتی به حیوون‌ها بکنن، اونها فقط و فقط به قانون آزادی احترام می‌زارن و باعث آزار دیگران نمی‌شن، این وظیفه به روی دوش همه‌ی آدم‌ها است، بیشتر دردهای ما از اونجایی شروع میشه که انسان‌ها با اون خط‌کش معروف در دست، جهان رو بخش‌بندی و موجودات زنده و در نهایت خود انسان رو در بخش‌های مختلف قرار می‌ده و هم‌نوع و هم‌دین و هم‌وطن هم‌راه همسر و سرآخر به خودی خود می‌رسه،

پرهیز از گوشت‌خواری کمک نیست وظیفه‌ای در راه آزادی همه‌ی جانداران و احترام به این قانون برای جلوگیری از آزار و کشتن جان‌های جهانِ

لوگ: تو جامعه‌ی ما خیلی چیزها حل نشدست و شاید هم هیچ‌وقت حل نشه، اما به نظرت واقعاً بهتر نیست آدم‌ها به جای اینکه حیوون خونگی نگه دارن به بچه‌های انسان کمک کنن، حداقل شاید اون به زندگی برگرده و بهتر زندگی کنه،

دیا: تو دنیای پیرامون ما خیلی از مشکلات وجود داره، اما تمامشون قابل حلِ، مثلاً وقتی با موضوعی مثل فقر روبرو می‌شیم که شاید یکی از مشکلات حاد امروز در تمام جوامع بشریه، می‌تونیم برای حل کردنش تلاش کنیم، مشکل فقر عاملش توزیع ناعادلانه‌ی ثروت و این ثروت انباشته شده رو می‌بینیم که اگر اون نگاه برابر طلبانه‌ای که در آزادی نهفته است و جان‌ها رو برابر می‌دونه به جوامع انسانی بکشونیم، اونوقت آدم‌ها رو با هم برابر می‌دونیم و هر کس در ازای کار و خدمتی که می‌کنه درآمد برابری خواهد برد و میشه با این نگاه برابری طلبانه مشکل فقر رو ریشه‌کن کرد

بیا به یک مثال دیگه هم فکر کنیم، در جامعه‌ای که فقر به شدت بیداد می‌کنه حکومت‌ها تا چه حد ثروت رو خرج مسائلی می‌کنند که فاجعه به بار خواهد آورد، در نظر بگیر چقدر ثروت خرج ساختن و تجهیز نظامی میشه، این نگاه خصمانه باعث بروز زشتی میشه و در نظر بگیر اگر همون ثروت رو در راه مردم هزینه کنند تا چه حد می‌تونه فقر رو از بین ببره، شاید در جواب یک همچین موضوعی خیلی‌ها اذعان بکنند که ما برای دفاع نیاز به این تسلیحات نظامی داریم، اما باید به این دسته از آدم‌ها گفت، چرا باید جنگی روی بده که ما در برابرش نیاز به دفاع داشته باشیم، باید جهانی وجود داشته باشه که به واسطه‌ی پیدا شدنش دیگه هیچ‌گاه جنگی رخ نده و آدم‌ها مجبور به ساختن بمب و موشک نباشن، سازمانی وجود داشته باشه که مدافع امنیت عموم انسان‌ها و کشورها باشه، سازمانی مانند سازمان ملل متحد اما نه تا این حد تشریفاتی و فقط برای پر کردن دهن که با قدرت و تنها قدرت دنیا در

برابر جنگ و خونریزی بایسته نه با لایحه و قطعنامه که با قدرت و تضمین‌کننده‌ی امنیت عموم مردم و کشورهای جهان باشه، در صورت وجود داشتن چنین سازمانی به عنوان تنها قدرت در جهان دیگه نیازی به تولید سلاح نخواهد بود و این ثروت انباشته شده‌ی غیر قابل وصف می‌تونه برای ساخت جهانی بهتر استفاده بشه،

درباره‌ی صحبتت پیرامون حیوونهای خونگی اینو بگم که این موضوع امروز به یک تجارت سودآور تبدیل شده و انسان‌ها این حس کمک کردن رو تبدیل به حس توسعه‌طلبی و ثروت اندوزی کردن که در اون سالانه تعداد بیشماری حیوان تنها به قسط خرید و فروش و سودآوری به دنیا میان و در کنارش هزاران شرکت و شغل بوجود میاد تا مردم از این راه باز هم به ثروت اندوزی برسن پس این موضوع هیچ ارتباطی به کمک کردن به حیوانات نداره و یک نوع تجارته و باز هم با همون استفاده از تبلیغات برای پیشبرد و سودآوری بیشتر دست به چنین

کارهایی می‌زنن، اما اگه بخوای به موضوع حیوونهای خونگی به چشم یک کمک نگاه کنیم و انسان‌هایی رو در نظر بگیری که حیوونهای بیماری رو به منزل میارن و از اون مراقبت می‌کنن و اینجوری باعث میشن تا اون زندگیِ بهتری داشته باشه هیچ‌گاه نمی‌تونیم این کمک کردن رو با دیگر کمک‌ها ارزش گذاری کنیم چون ما باور داریم که ارزش جون همه‌ی موجودات برابر و شاید یکی دوست باشه به حیوونی نیازمند کمک کنه و یکی بخواد به کودکی از انسان‌ها کمک کنه این به واسطه‌ی خواسته‌ها و تمایلات اون فردِ و هیچ‌کس نمی‌تونه رو این کمک‌ها ارزش گذاری کنه که باید به کدوم کمک کرد و کدوم رو جایگزین دیگری کرد، این موضوع کاملاً شخصیه و در اختیار هر فرد

لوگ: اساساً مضمون حرفهام این بود، شاید درست متوجه نشدی جامعه رو انسان‌ها می‌سازن و این اجتماع بزرگ به دست انسان‌ها اداره می‌شه که خودت بحث تعلیم رو بارها پیش کشیدی تو حال حاضر جامعه‌ی ما

که فقر قالب شده تولید مثل هرگز نابود نشده، شاید خیلی کمتر شده باشه، همون بچه‌ها وقتی بزرگ میشن می‌تونن یک جامعه‌ی پویا بسازن، کی باید به اونا کمک کنه، تو این اوضاع و احوال جامعه‌ی ما آیا اولویت نگهداری از حیوونها است، حرفت درست، تو بین انسان و حیوان فرقی قائل نمیشی اما اساس داشتن هر جامعه‌ی خوب بدور از ظلم وجود انسان‌های درسته، کدوم انسان‌ها، انسان‌هایی که در فقر و بدبختی بزرگ میشن، اگه به حیوونها کمک کنیم و بیخیال انسان‌ها بشیم پس تعالیم درست رو کی به همون انسان‌ها می‌آموزه، اگه این جامعه‌ی ما به این روال پیش بره که انسان‌های دارای ثروت به خاطر پز به خاطر دوست داشتن یا هزاران مسئله‌ی دیگه سراغ حیوونها برن پس تشکیل‌دهندگان فردای جامعه ما چی میشن؟

دیا: وقتی ما از جامعه‌ی انسانی حرف می‌زنیم ناخودآگاه در برابرمون حکومت پدیدار میشه، ما یک جامعه داریم با تعداد زیادی انسان و

انسان‌ها از میان خودشون نظامی به وجود میارن تا به اونها در راه پویایی و پیشرفت کمک کنه وقتی از مشکلاتی مثل فقر و آسیب‌های دیگه صحبت می‌کنیم نوک پیکان فقط به سمت حکومت نشونه می‌ره، حکومتی که موظف ثروت رو عادلانه میان مردمش تقسیم کنه، مثل شرایطی که امروز ما داریم، ثروت این مردم برای جنگ افروزی در کشورهای همسایه هزینه میشه، ما سالانه میلیون‌ها دلار هزینه‌ی ساخت تجهیزات نظامی می‌کنیم و حکومتی که مردم ساختن به جای اینکه در پی رفع مشکلات انسان‌های جامعش باشه در پی قدرت طلبی و ثروت اندوزیه، ثروت باید عادلانه تقسیم بشه و ثروت انباشته‌ی ملت در راه خودشون و برای پویایی جامعه‌ی خودشون هزینه بشه و در مجموع بحث پیرامون چنین موضوعاتی در شرایط حال کشور تقریباً غیر ممکنه، ما باید این درخت کرم خورد رو که تا چندی دیگه خودش به زمین می‌افته رو از نو بسازیم و بنا کنیم، وقتی ما از تعلیم انسان‌ها حرف به

میون میاریم، یعنی تعالیمی که به صورت سازمان یافته و از کودکی میان انسان‌ها رواج پیدا کنه یعنی تعالیمی درست با احترام به قانون آزادی جای این تعالیم پوسیده رو بگیره و انسان‌ها بتونن در جامعه‌ای زندگی کنن که حکومتی از دل خودشون خادمانه پیش بره و تنها دلیل وجودیتش مرتفع کردن مشکلات مردم باشه در این اجتماع این تعالیم درست به طرق مختلف به مردم نشون داده خواهد شد، منظور ما از تعلیم و تربیت، این نیست که هر کدوم از ما که به آزادی پی بردیم یک کودک انسان رو خودمون به تنهایی تربیت کنیم، وظیفه‌ی ما تربیت پدر و مادرهاست تا اونها فرزندان درستی تربیت کنند، بازم درباره‌ی نگهداری از حیوونهای خونگی و به جاش کمک کردن به انسان‌ها صحبت کردی، حرف من در این تساوی فقط و فقط پیرامون کمک کردن به جانداران بود که باید جان‌ها رو یکسان دید و به همه‌ی موجودات کمک کرد حال اینکه یک نفر اولویت رو به کمک برای

انسان‌ها بزاره یا حیوان این تصمیم در اختیار خودشه، مهم بیدار کردن این حس کمک کردن در دل انسان‌هاست و یکسان دیدن جان همه‌ی موجودات، فکر کن اگه این احساس در وجود انسان‌ها بیدار بشه با این تعداد میلیاردی از انسان‌ها چه کارهایی می‌تونن بکنن، مطمئن باش روزی که ما بتونیم، همه‌ی انسان‌ها رو بیدار کنیم هیچ نیازی نه در انسان‌ها نه در حیوانات و نه در طبیعت باقی نخواهد موند اما نگهداری از حیوانات قاعدتاً موضوعی سوا است، اون اتفاق تبدیل به یک تجارت شده و به کار زشت ما با اسارت حیوون‌ها و خرید و فروش آن‌ها بساطی مثل برده‌داری قدیم به وجود آورده و جای انسان و حیوان رو با هم عوض کردیم،

شاید بیشتر اونهایی که از حیوونهای خونگی نگهداری می کنن با اون حیوونها روابط خوبی داشته باشن اما حتماً در اصل موضوع تغییری ایجاد نمی‌شه

لوگ: از دید تو تمام اونهایی که حیوون دارن، اونها رو به اسارت گرفتن؟

در واقع به نظرت به جز اسارت چی می‌تونه باشه؟

دیا: مطمئناً کسی که حیوون میاره تا با اون زندگی کنه، قسطش از این کار به اسارت کشیدن نیست، وجودش پر از عشقیه که شاید در بین انسان‌ها بدست نیاورده و در وجود اون حیوون به دنبالش می گرده و یا شاید به خاطر تنهایی باشه و یا هر دلیل دیگه‌ای اما مطمئناً به قسط اسارت نمی‌تونه باشه، منظور من از اسارت نگاه تجاری به این موضوعه و ربطی به اونهایی که با عشق از حیوونها مراقبت می‌کنن نداره اما مطمئناً این عشق هم می‌تونه اسارت بیاره مثل عشق‌های انسانی که گاهی اوقات به حصر و اسارت بدل میشه

لوگ: از نظر من این عشق‌هایی که بینش اسارت بوجود میاد فقط ما بین انسان و انسان نیست بلکه شاید حیوونها هم اسیرش بشن و این چیزی به جز اسارت نیست، دیدم کسایی که سگ نگهداری می کنن و اون حیوون همیشه وفادار اون آدم می‌مونه اما واقعاً محیط و بستری براش پیش اومده تا بخواد رها بشه، این وسط انسانِ که می‌دونه اون رو به اسارت گرفته، وقتی یک آدم حیوونی توی خونش نگهداری می کنه رفتاری که با اون می کنه رو حیوون دوست داره؟

آیا مثل طبیعت باهاش رفتار می‌کنه، این موضوع از نظر من یک موضوع حتمیِ چرا که خیلی‌ها که سگ و یا گربه داشتن بعد از مدتی دیدن که اون تمایل داره که ترکشون کنه

دیا: خب وقتی این تمایل به آزادی رو در موجودی ببینیم نه فقط برای احترام به آزادی و قانونش که بلکه با توجه به عشق و دوست داشتن هم

باید اون حیوون رو آزاد بخوایم، اما واقعاً میشه نمونه‌های بارزی از این عشق دو طرفه انسان و حیوان رو دید که بعضی اوقات این عشق به عشقی ماورایی تبدیل میشه و هیچ‌گاه حکم به اسارت تمام این عشق‌ها نمیشه که داد اما حقا بهترین راه اینه که حیوون رو در انتخاب آزادیش مختار بزاریم، حتی اگه فقط به عشق ایمان داریم

لوگ: واقعاً توی این مورد نمی‌دونم چی بگم چون من هیچ‌وقت حیوون نداشتم و ازش نگهداری نکردم ولی به نظرم درسته اگه رابطه‌ای بین انسان و حیوان شکل گرفت و حیوان خواست به آزادی خودش برگرده باید این اجازه بهش داده بشه، اما آیا به نظرت این هم آزار رسوندن به حساب نمیاد که یک آدم به واسطه‌ی عشق از یک حیوون نگهداری کنه و بعد اون حیوون بخواد که طردش کنه، این وسط انسان آزار نمی‌بینه، تو به تمام حقوق بینشون یکسان توجه داری؟

دیا: در وهله‌ی اول شخصی که به سمت حیوون رفته و خواسته که به حیوون کمک بکنه انسان بوده که اون رو به زندگی خودش آورده و هیچ‌وقت نباید از حیوون توقع اسیر و برده داشت و اینکه چه انسان و چه حیوان اگر طالب آزادیِ خودشون باشن مفهومش آزار رسوندن به دیگران نیست، وقتی انسان‌ها برای آزادیشون تلاش می‌کنن و در برابر قدرت ما می‌ایستند و حقوقشون رو مطالبه می‌کنن به کسی آزار نرسوندن و تنها به احقاق حقوقشون پرداختن، انسان قدرت تعقل داره، به واسطه‌ی همین فکر کردن و عقل که ما درست شدن جهان رو وظیفه‌ای بر دوش انسان می‌دونیم و انسانه که باید به حیوونها کمک کنه و کاری که در حق اون حیوون کرده و زمانی رو که صرف تیمار کردن اون گذاشته و در کنارش عشق حیوون به آزادی رو هم باید درک کنه و به احساس پاک در وجود حیوون احترام بزاره، هدف آدم‌ها از نگهداشتن حیوونها کمک کردن به اونا باید که باشه نه به حصر و غل و

زنجیر کشیدن، اونها باید اول این موضوع رو درک کنن بعد به حیوونها کمک کنن

لوگ: به نظرت انسان‌هایی که از حیوونها نگهداری می‌کنن پی می‌برن که دیگه گوشت نخورن، چون میگی حیوون عشق به انسان میده به نظرت انسان‌هایی که حیوون دارن فقط حیوونی که باهاش زندگی احساسی دارن و رو دوست دارن یا به همه‌ی اونها ارزش و احترام قائل‌اند؟

دیا: بستگی به انسان مورد بحث داره شاید یکی با دیدن این موجود مهربون به عشق میون حیوونا پی ببره و بفهمه تا چه حد شبیه به ما هستند و به برابری جان اونها ایمان بیاره ولی در مقابل میتونه انسانی هم باشه که عشق رو تنها در انحصار وجود همون حیوون خلاصه کنه و از درک این معانی بزرگ دور بمونه و شاید هیچ تفاوتی در زندگی و شخصیتش

پدیدار نشه، این رو می‌تونیم بسط بدیم به عشق‌های انسانی که انسان‌هایی با درک عشق بین خودشون به معنی عشق حقیقی پی می‌برن و بعضی‌ها هم که عشق رو انحصاراً در وجود معشوق می‌بینن، در مجموع اینکه زندگی در کنار حیوانات راهگشاست اما قطعیت و تنها راه ممکن نیست.

لوگ: اگه همین‌ها رو به گیاه‌خواری نیارن دیگه از آدمایی مثل من چه توقعی میره؟

دیا: اصل رسیدن به گیاه‌خواری تنها با در کنار حیوونها بودن میسر نیست، انسان‌ها رو باید به درجه‌ای رسوند تا هر بار که گوشت رو می‌بینن به یاد ضجه‌های یک جاندار و ریختن خون و درد و مرگ بیفتن، باید برای گیاهخواری طریقت‌های بسیاری رو در میون آدم‌ها

پیش گرفت تا اون‌ها پی به این ارزش والا ببرن و برای هزاران دلیل نهفته گیاه‌خواری رو برگزینن

لوگ: مثلاً چه دلیلی؟

دیا: برای فوایدی که توش هست، حتماً گوشت‌خواری باعث، قسی‌القلب شدن انسان‌ها و از همه مهمتر باعث ترویج زشتی و وحشی گری میشه و فرجام خونباری برای انسان‌ها در پی خواهد داشت، انسانی که طالب آزادیه و معنا و مفهوم حقیقت اون رو دریافته باید بدونه که به آزادی دست نخواهد یافت مگر با آزادی بخشیدن به سایر جانداران

کشتن آدمی رو به کشتن نزدیک می‌کنه و آزادی به آزادی

لوگ: و اگر انسان‌ها نخوان که گیاه‌خوار باشن چی؟

دیا: ما در طول این بحث، بارها از این صحبت کردیم، چندین بار از آزادی و ارزش پاکش آزار نرسوندن به سایر جانداران صحبت کردیم،

ما باید قانونی داشته باشیم تا به واسطه‌ی اون کسی نتونه به جانداران آزار برسونه، حالا که گوشت‌خواری آزاری فیزیکی به بخش عمده‌ای از جاندارانِ، پس گیاه‌خواری نه فقط یک انتخاب که یک بایدِ و باید این ارزش پاک رو میون تمام آدم‌ها نشر بدیم و پاسدار اون باشیم

لوگ: نظرت در مورد کمک کردن فردی چیه، مثلاً به انسان فقیرتر

دیا: خب مطمئناً که کار درستیه و همین‌ها راهگشای ساختن جهان بهتریه، هر کس به اندازه‌ی توانی که داره اگه در زندگیش به باور کمک کردن برسه می‌تونه خیلی از مشکلات رو حل کنه و در مجموع خیلی از مشکلات حل بشه، باید انسان‌ها به مرحله‌ای برسن که با دیدن این جهان پر از زشتی کمک رو در تغییر دنیا و به ویژه در انسان‌ها ببینن و اینجاست که بعضی‌ها به واسطه‌ی داشتن توان بیشتر راهی رو در پیش می‌گیرن که با اون نه فقط به یک فقیر که فقر رو از بین می‌برن و

راهشون به جایی پیش میره که هدف والاشون در زندگی تغییر انسان‌ها خواهد شد، این ارزش، ارزشِ پاک و والایی، به معنای بیرون شدن از خود و ایثار کردن، این ما رو به مرحله‌ای از ادراک می‌رسونه که در فرجام اخلاق رو در کمک به دیگران تفسیر کنیم با هر توانی که در خودمون داریم

لوگ: خب، اگه انسان‌هایی وجود داشته باشن که بخوان به فکر درست کردن اجتماع باشن و در حال حاضر کمکی به دیگران نکنند اون موقع باید خیلی‌ها بشینن و بگن که ما در فکر درست کردن اجتماعیم، اینجوری به نظرت مردم کم کم همین کمک های ریز و درشتتشون هم از بین میره

دیا: خب دقیقاً اون انسان‌هایی که می‌خوان جهان رو تغییر بدن تو دنیا دارن چیکار می کنن؟

لوگ: شاید مثل خیلی از روشنفکرها یا شاید مثل خیلی از سیاست‌مدارها رفتار کنن، به ظاهر در حال درست کردن اجتماع باشن اما در واقع جیب خودشون رو پر کنن

دیا: خب اگه منظورت این باشه که از درد دیگران برای خودشون سکوی پرتاب ساختن، مسلماً این کارشون نه تنها کمک نیست بلکه بدترین خیانت‌ها هم به حساب میاد، چندی پیش گفتیم شاید این تلاش‌ها مانع از کمک‌های کوچک بشه، حقا نمی‌تونه صحت داشته باشه چرا که آزاده‌ای وقتی به کمک کردن به دیگران ایمان آورده از هر راهی استفاده می‌کنه تا به جانداران کمک کنه و هیچ‌وقت حاضر نیست از این عمل با ارزش خودداری کنه، شاید تنها جایی که باعث چشم‌پوشیِ اون از این کمک‌ها بشه دور موندنش از تغییر دنیا و هدف بزرگ باشه

لوگ: تغییر دادن جهان که این همه ازش حرف به میون میاد دقیقاً شامل چه چیزهاییه و واژه آزادی رو چجوری معنا می کنی؟

دیا: تغییر دادن دنیا در حقیقت یعنی تغییر دادن انسان‌ها، ما اگه بتونیم انسان تازه‌ای بسازیم، نگاه و ارزش‌های اون رو تغییر بدیم حتماً جهان رو تغییر دادیم، انسانی که همه‌ی جانداران رو یکسان و برابر می‌بینه هیچ‌وقت حاضر به آزار رسوندن به دیگری نمی‌شه و بزرگ‌ترین ارزش زندگیش کمک رسوندن به دیگران و با این انسان‌ها که از نو ساختیم می‌تونیم دنیایی زیبا بسازیم می‌شه هر زشتی مثل جنگ، شکنجه، کشتن، گوشت‌خواری، فقر و ... از جهان پاک کنیم

و اما آزادی، واژه‌ای به تاراج رفته، واژه‌ای که به طول هزار سال آدمی اون رو به غنیمت برده و هر روز اون رو بی معنی‌تر و زشت‌تر در میون

آدم‌ها باقی گذاشته، این واژه‌ی غریب مونده باید دوباره میون آدم‌ها معنی بشه

آزادی یعنی برابری یعنی کمک رسوندن، یعنی رها شدن یعنی به پرواز در اومدن، آزادی به قانون جان گرفته در خودش زنده خواهد بود، هر روز با ارزش‌تر و مهم‌تر خواهد شد، آزادی یعنی آزار نرسوندن، یعنی پاسدار این ارزش بزرگ در جهان بودن، آزادی با هیچ واژه‌ای قابل معنا نیست، آزادی یعنی تعالی و پویایی، آزادی هیچ‌وقت به وجود نمیاد مگه با رعایت قانون پاکش، مگه با آزاد کردن و گذاشتن دیگران، جهان برده‌ها به نهایت همه رو برده خواهد دید و زندگی آزادانه و حس آزادگی باعث آزادی همه می‌شه، آزادی رو باید لمس کرد و با باورش جهان رو آزاد خواهیم دید

لوگ: مگه نه اینکه همه‌ی آدم‌ها اول باید خودشون طالب آزادی باشن، به نظر تو جامعه‌ی ما واقعاً طالب آزادیه؟

به نظرت آزادی نبرد نمی‌خواد، آزادی تلاش نمی‌خواد، چرا همیشه و همیشه باید به پچ پچ بین مردم بدل بشه

دیا: تمام انسان‌ها طالب آزادی‌اند، درست مثل ارزشی چون آزار ندیدن که در همه‌ی ما مشترکه، همه دوست دارن که آزادانه در جهان زندگی کنن و این حق مشترک در میون همه‌ی آدم‌ها است، خوبی در دل همه‌ی انسان‌ها یکسان و برابر و مطمئناً آزادی بهترین خوبی‌ها است، اما اینکه چرا انسان‌ها رو به دستیابی بر آزادی ندارند و تلاشی براش نمی‌کنن، یکی از دلایلش می‌تونه ترس عمومی رایج توی کشورها باشه و البته دلایل بیشتر دیگه

مثلاً ایران امروز تا چه حد مردم رو تو تنگنا قرار داده و با کوچک‌ترین اعتراض سخت‌ترین مجازات براون ترتیب داده می‌شه، بیشتر حکومت‌ها از حربه‌ی زور برای خاموش کردن انسان‌ها استفاده می‌کنند و مردمی که اعتراض کوچکی تدارک دادن و طالب بازپس‌گیری آزادی و حقوق خودشون هستند با چه واکنشی روبرو می‌شن، این جوخه‌های دار این شلاق‌ها، اسارت و تبعیدها، ترس رو در وجود آدم‌ها بیدار نمی‌کنِ و باعث ساکت ماندن اونها نمی‌شه، اما همه‌ی حکومت‌های جهان تنها از زور استفاده نمی‌کنن و برای خاموش کردن مردم از حربه‌ی تزویر هم استفاده می‌کنن، تزویری که گهگاه مردم رو غرق در موضوعات سطحیِ زندگی می کنه، غرق شدن انسان‌ها در لذات و تفریحات زودگذر

تا چه حد دولت‌ها سعی دارن انسان‌ها، رو وارد زندگی درجا و راکد کنن و جوش و خروش رو از اون‌ها بگیرن و تفریحات و برنامه‌هایی از

پیش تعیین شده به خورد اونها بدن تا همه ساکت و در پستو بمونن تا به حال به این فکر کردی که شاید خیلی از دولت‌های دنیا مردم خودشون رو در فقر و مشکلات اجتماعی نگه می‌دارن، وقتی ما از فقر صحبت می‌کنیم با آدم‌های بیشماری روبرو می‌شیم که دیگه تمام هدفشون از زنده بودن فقط کار کردن و لقمه‌ای بدست آوردنِ، اون‌ها این‌قدر غرق در مشکلات می‌شن که از صبح تا شب زنده می‌مونن و مردگی می‌کنن، هیچ چیز از دنیا براشون باقی نمی‌مونه، اما چطور میشه این آدم‌ها رو بیدار کرد باید هر روز و به تکرار آزادی و زیبایی‌های به دست آمده و افق روشن در برابرشون رو ترسیم کرد، باید به انسان‌ها امید داد، باید قدرت انسان رو، قدرت اتحاد رو، قدرت خواستن رو، بارها براشون تصویر کرد باید اونها رو غرق در این تعالیم کرد و اونوقت انسان‌ها که بیدار می‌شند و به آزادی ایمان میارند با امید و نگاهی به افق

روشن روبروشون نگاه می‌کنن و هر روز با همه‌ی وجود تلاش می‌کنن و جهانی آزاد رو پدید می‌یارن،

آزادی رو باید به مردم شناسوند، باید که بهش ایمان بیارن، این ایمان به آزادی راهگشای دنیای ما خواهد بود

لوگ: به نظرت سرک کشیدن تو زندگیِ دیگران نوعی سلب آزادی به حساب میاد، به نظرم همیشه هم نمیشه آزادی رو تو کلمات و جملات بزرگی معنی کرد شاید تک تک واژه‌های ریز هم بسط به آزادی پیدا بکنه

دیا: مطمئناً سرک کشدن تو زندگی دیگران و دخالت هم نوعی سلب آزادیه و نوعی آزار روانی و بعضی اوقات گفتاری و بعضی اوقات در ادیان و قوانین کشورها تبدیل به نوعی آزار فیزیکی میشه، آدم باید به جایی از معرفت و شعور برسه تا تو زندگی دیگران دخالت نکنه

لوگ: مگه میشه تو همه‌چیز دیگران دخالت نکرد، گاهی اوقات شاید دخالت نکردن‌های زیاد هم باعث ضربه دیدن جامعه بشه

دیا: ما باید به ارزش‌ها به طور مطلق نگاه کنیم و باز دچار اون دیوانگی‌های سابق و پاره پاره کردن‌ها نشیم، چرا که می‌تونه هر روز وسیع‌تر و این دایره کوچک و کوچک‌تر بشه،

وقتی از دخالت حرف می‌زنیم، به مفهوم تمام و کمال دخالت در زندگی دیگران اشاره می‌کنیم، اما باز هم با همون ارزش آزار نرسوندن به دیگران

مثلاً در جوامع امروزی، انسان‌هایی با تمایلات جنسی متفاوت زندگی می‌کنند که به اسم همجنسگرا معروف‌اند، در وهله‌ی نخست باید این رو بدونیم و تکرار کنیم که تمایلات جنسی موضوعی صد در صد شخصیه و هیچ ارتباطی به بقیه نداره و دخالت در اون مسلماً زشتیه و

فقط جایی می‌تونیم دخالت کنیم که موجب آزار دیگران بشه، مثلاً انسانی که با فردی نابالغ رابطه برقرار می‌کنه یا وقتی به زور مرتکب این کار میشه اینجاست که قانون باید اون آدم رو مجازات کنه، اما وقتی رابطه با توافق دو نفر باشه هیچ ربطی به دیگران نداره و نمی‌شه براشون چارچوبی رو تعیین کرد که با چه کسی و چگونه این کار رو انجام بدن، این موضوع صد در صد شخصیه و دخالت در اون سلب آزادی محسوب میشه

خیلی از جوامع و باورها این موضوع رو شیوع روابط جنسی نا مشروع و بی‌بندباری و نوعی آزار به خودشون و جامعه تلقی می‌کنن، حالا از هر رو، شاید یکی بگه آزاد بودن انسان‌ها در جامعه نوعی ترویج این اتفاقِ و شاید یکی حتی فکر کردن به اون رو هم زشتی تلقی کنه و شاید یکی اذعان کنه که عرش خداوند در آسمان‌ها به لرزه در خواهد اومد

ما آزار رسوندن رو به سه بخش تقسیم کردیم این موضوع در یکی از این سه دسته قرار می‌گیره باید چاره‌ای مثل، راهکاری که برای آزارهای روانی در نظر گرفته بودیم به کار ببندیم، خود همجنسگرایان هم کم آزار نمی‌بینن، حالا اگه شلاق و زندان و حتی اعدام رو هم از این آزارها جدا کنیم نگاه مردم همیشه و همیشه دنبالشونِ، مسلماً این انسان‌ها با تمایلات جنسی مختلف باید جامعه‌ای برای خودشون داشته باشن و بتونن آزادانه در اون زندگی کنن، به این معنی که این جدا شدن و تفکیک پذیری قطعی و صد در صد نیست شاید جوامعی باشن که وجود همجنسگرایان رو آزار ندونن و همجنسگراها در اون جامعه احساس آزار نکنن، انسان‌ها باید هر روز با خودشون تکرار کنن که حق دخالت در زندگی دیگران رو ندارن، ارزش‌هایی که به طول هزاران سال در دنیاشون ساختن می‌تونه همون حد مضحک باشه که ارزش‌های دیگران برای اونها مضحکه، انسان‌ها باید بدونن که هیچ‌کس نه خدا، نه

پیامبران نه قدرت‌ها و ... اون‌ها رو به جایی نمی‌رسونه که راجب دیگران قضاوت کنن و حکم صادر کنن، باید بدونن که تنها ارزش مشترک میان جانداران آزادی و قانون اونه و تمام ارزش‌های دیگه‌ای که بهش باور دارن می‌تونه برای دیگران یک ضد ارزش به حساب بیاد

لوگ: هوا روشن شده واقعاً ما چند ساعته که داریم با هم حرف می‌زنیم، اصلاً نفهمیدیم کی صبح شد

دیا: آره من هم اصلاً حواسم نبود این‌قدر که غرق حرف زدن شدیم

لوگ: به نظرم دیگه کافیه باید فردا هم زندگی رو از نو شروع کنیم، البته امروز رو، به نظرم بخوابیم

دیا: آره باید امروز رو هم زندگی کرد.

لوگ: امشب با هم خیلی حرف زدیم، از خیلی چیزهای دنیا گفتیم، از خیلی چیزها که شاید تا به امروز حتی جرأت حرف زدن دربارش و با

کسی نداشتیم، یا اگر هم حرفی زده بودیم، هیچ‌وقت تا این حد صراحت نداشتیم، شاید اصلاً این حرف زدن‌ها هیچ کدومشون قانعم نکرد، شاید فقط حرف زدیم و هیچ نتیجه‌ی مشخصی هم نداشت، اما چقدر این حرف زدن این گفتن و شنیدن مهم و راهگشاست تا چه حد می‌تونه زندگیِ ما رو تغییر بده و انسان چرا از قدرتی که در وجودش هست این ناطق بودن و عاقل بودن این‌قدر کم استفاده می‌کنه و واژه‌ها جاشون رو به سرب دادن شاید که واقعاً راهبر ما به سوی جهانی آزاد همین دیالوگ برقرار کردن باشه.

برای دریافت کتاب‌های بیشتر و ارتباط، از طرق زیر ما را دنبال کنید

www.Idealistic-World.com